فریب جدید
در ائتلاف تثلیث و توحید

تألیف:
آیت الله العظمی علامه
سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

(مقدمه)

حمد بی‌حد برای خدای أحد لم یلد و لم یولد و درود بی‌عدد بر نبی امجد و خاتم رسولان حضرت ایزد أعنی سیدنا محمد صلوات الله علیه وعلی آله الطیبین وأصحابه المنتجبین.

محقق و مسلم است که بین ضدین اجتماع نشود و الفت بین نقیضین ممکن نباشد و متنافیین را سازش نباشد و ائتلاف بین حق و باطل مانند اتحاد وجود با عدم تحقق نپذیرد و این مطلب از بدیهیات اولیه و واضحات ابتدائیه است که هر خردمندی می‌داند و تردید بخود راه ندهد».

با همهٔ این‌ها مصادر امور نصرانیت امروزه چنان از خرد بیگانه شده‌اند که این امر محال را جایز شمرده و در پی امری غیر معقول می‌دوند و امری ممتنع‌الوجود را طالب‌اند و عجب‌تر آنکه اینان ادعای نورانیت فکر و تمدن نیز می‌کنند، اگر چشم دارند چرا نمی‌بینند و اگر کورانند چرا خود را بینا می‌دانند. ﴿**لَـهُمْ قُلُوبٌ لَا یَفْقَهُونَ بِهَا**﴾.

شاید حرص و آز ایشان را کر و کور ساخته و چون واله و شیدای سروری شده‌اند از خرد بیگانه و خود را رسوا کرده‌اند.

از طمـــع شــــد پـــاره دامـــان ورع ای دو صد لعنت بر این حرص و طمع
گــرگ صــحرا خــویش را رســوا کنــد چــون دکــان نعــل بنــدی وا کنــد

علی أی حال، ما برای آنکه کسی به دام این شیادان نیفتد و به تلهٔ این صیادان صید نشود این کتاب را به خوانندگان تقدیم می‌نمائیم و قبل از آنکه به دلائل عقلی و نقلی بپردازیم مسلمین را سفارش خیرخواهانه و پند خردمندانه می‌دهیم که دیوانگان را بر خود مسلط نسازند و مردم عیاش طمعکار حریص را بر خود فرمانفرما نکنند و خود را بندهٔ هواپرستان ننموده و این غربیان خدعه‌کار را بر خود امیر و راهنما قرار ندهند که از

خداپرستی و دینداری بیگانه‌اند زیرا اینان در عوض یگانه‌پرستی مدعی سه مبدأ می‌باشند و در عوض آنکه خدا را منزه و مقدس دانند او را به زعم خود در محل و مکان و مأوی جا می‌دهند و در حالیکه مبدأ عالم قائم بالذات و بی‌نیاز از ممکنات است، او را حالّ و عارض در محلی که رحم زنی یا بدن بنده‌ای عاجز می‌باشد دانسته و هر کار زشتی را بر ذات اقدس او – جل و علا – جائز می‌دانند!!

مختصر آنکه منکر توحید و مدعی شرک‌اند و منکر صفات جلال و کمال حقند و نقص و عیب را بر خدا روا می‌دانند و پیغمبر خود را فردی حُقه‌باز، حیله‌ساز، عیاش بی‌باک، زنا زادۀ کذاب می‌شمرند و هر فسق و فجور و خلاف عقلی را بر پیغمبر خویش روا دانند و او را مجمع زشتیها شمرد و چرندیات و خرافات را کتاب حق تعالی دانسته و بهشت و دوزخ را به رشوه خرید و فروش می‌کنند و عادتشان زورگویی و قتل و غارت و بی‌انصافی است!!

پس در اصول و فروع دین، در مقابل اسلام قرار دارند یعنی آنچه عقل و عقلا و خدا و پیغمبران فرموده‌اند اینان به عکس کرده وگفتار و رفتارشان برخلاف است، و ما برای اثبات آنچه ذکر شد چند مطلب را با ذکر مدارک در این کتاب خاطرنشان نموده و خردمندان را به قضاوت می‌خوانیم.

توحید و ضد آن که تثلیث باشد

اولا: باید دانست که ما به حضرت عیسی - علیه آلاف التحیة والثناء – و انجیل او ایمان داریم اما نه این انجیل‌های دروغین جعلی و نه این مسیح کافر فاجر فاسق صلیبیها را. از این رو اشکالات ما به این مجعولاتست که عهد عتیق و عهد جدید می‌نامند. نه انجیل حقیقی منزل من عندالله را. و در بحث نبوت بطلان آن را اثبات خواهیم نمود، نه نبوت مسیح حقیقی را که درود خداوند بر او باد.

ثانیاً، سبب تألیف این کتاب بیان حقایق و هدایت مردم و ادای وظیفهٔ انسانیت و اخوت بشری است و لذا از اظهار عصبیت و غرض‌ورزی و تهمت و دروغ‌پردازی خودداری شده و البته خردمندان پس از مطالعهٔ این کتاب تصدیق خواهند کرد که ما بر خلاف مبلغین نصاری از مغالطه و سفسطه و افتراء خودداری کرده ایم. و نخست دربارهٔ توحید حق متعال سخن می‌گوییم:

توحید: اسلام دربارهٔ توحید می‌فرماید:

﴿تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ﴾ [آل عمران: ٤٦]

«بیایید بر کلامی که میان ما و شما یکسان است اتفاق کنیم و جز الله را عبادت نکنیم و چیزی را شریکش نشماریم و برخی از ما به جز خدا، برخی دیگر را به ربوبیت نگیریم».

از این رو مبدأ و خالق عالم وجودی ثابت، قدیم، ازلی، ابدی، عالم، قادر، حی، مرید، مدرک و غنی بالذات است که یکتا و شریک و وزیر و مانند ندارد و دارای جسم و عرض نیست و فرزند ندارد ﴿لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ﴾ و ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ﴾ بوده و مانند هیچ یک از مخلوقات خود نیست «**تنزه عن مجانسة المخلوقین**»*، حد ندارد، محدود نیست،

---

*- دعای «صباح» حضرت علی علیه السلام.

در طرف و مکان ومحلی نیست زیرا اگر محدود باشد از غیر حد خود غایب شده و بی‌خبر و عاجز خواهد بود. و اگر در محل و مکان و طرف باشد محتاج محل و مکان خواهد شد. و به هر چیزی احاطه دارد و محیط است. و در همه جا حاضر و ناظر است. و به هر چیز تواناست.

﴿أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطُۢ ٥٤﴾ [فصلت: ٥٤]

﴿إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ١٢٠﴾ [آل عمران: ۱۲۰]

﴿إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ٩٢﴾ [هود: ۹۲]

﴿وَٱللَّهُ مُحِيطُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ١٩﴾ [البقرة: ۱۹]

﴿وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ٩﴾ [المجادلة: ٦ – و البروج: ۹]

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٠﴾ [البقرة: ۲۰][1]

در تصور بشر نمی‌گنجد و برای بشر درک ذات او ممکن نیست. حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «**كلما ميزتموه بأوهامكم فهو مخلوق لكم مردود إليكم**» یعنی آنچه تصور کنید مخلوق فکر شما خواهد بود و ممکن نیست مخلوق فکر شما خالق شما باشد، زیرا بشر از درک حقیقت کوچکترین آثار قدرت او عاجز است چه رسد به خود او چنانکه حضرت امیر علیه السلام در دعای قاموس می‌فرماید: «**لا تبلغ كنهها عقول العقلاء وفهوم العلماء وأوهام الحكماء**». یعنی، به کنه آثار قدرت او خرد خردمندان و فهم دانشمندان و خیالات حکیمان نمی‌رسد.

نصاری چه می‌گویند؟

خدای نصاری به خدای بت‌پرستان شباهت دارد. انجیل نصاری در رسالهٔ اول یوحنای رسول، باب پنجم، شمارهٔ ۷ می‌نویسد: «زیرا سه هستند که شهادت می‌دهند یعنی روح و

۱- و مقطع پاره‌ای از آیات دیگر.

اب و مسیح، و این سه یک هستند». و در نسخهٔ دیگر چنین است: «آنانکه گواهی می‌دهند در آسمان ایشان سه تایند پدر و کلمه و روح‌القدس و این سه یکی هستند». و عیسی مسیح را کلمهٔ خدا و با خدا یکی می‌دانند چنانکه در انجیل یوحنا باب اول شمارهٔ اول می‌نویسد: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود».

خدای بت‌پرستان چنانکه پریچارد در کتاب خرافات بت‌پرستان صفحهٔ ۲۸۵ می‌نویسد: «در تمام ادیان بت‌پرستی مشرق یک قسم تثلیث و سه‌گانه‌پرستی وجود دارد».

موریس در کتاب آثار قدیمهٔ هند جلد ششم صفحهٔ ۳۵ می‌نویسد: «در تعلیمات دینی بیشتر ملل بت‌پرست قول به لاهوت ثالوثی یعنی خدای دارای اقانیم ثلاثه وجود داشته». کتاب سکان اول اروپا صفحهٔ ۱۹۷ می‌نویسد: «بت‌پرستان خدا را یکی می‌دانستند دارای اقانیم ثلاثه». دوان در کتاب خرافات دینها می‌نویسد: «در هند قدیم خدای دارای سه اقنوم را پرستش می‌کرده‌اند و آن اقانیم عبارتست از برهمه و ویشنو و سیفا و مجموع این سه را یکی می‌دانستند و در نماز و عبادت خود به کلمهٔ اوم نطق می‌کردند که مرکب از الف و واو و میم و رمز است به سه اصل و کلمهٔ اوم را بسیار احترام می‌کردند و این سه اصل را کریشنا نیز می‌گفتند و روح القدس را متولد از کریشنا می‌دانستند و کریشنا گفته: منم پروردگار موجودات، منم رمز الف و واو و میم، منم ویشنو منم سیفا که این هر سه یک خدایند و این هیئت سه‌گانه را خالق و حافظ و مهلک می‌دانند و هر یک از این سه شغل دیگری را عهده‌دار می‌شود. مثلا ابن عامل اب و روح‌القدس می‌شود و بالعکس».

و موریس در کتاب آثار قدیمه جلد چهار ص ۳۷۲ می‌نویسد: «در معبد قدیم صورت بتی یافتیم که دارای سه سر بود بر یک جسد و این رمزی از تثلیث است».

فابر در کتاب اصل عبادت بت‌پرستان می‌نویسد: «بودائی‌ها نیز مانند دیگر هندیان به خدای سه‌گانه قائلند و می‌گویند: بودا خدا است و از برایش سه اقنوم است: بودی، جنسیت، جیفا».

دوام در کتابش ص ۳۷۲ می‌نویسد: «بیشتر سکنۀ چین و ژاپن خدایی را پرستش می‌کنند که دارای سه اقنوم است به نام فو و تصویر آن را در معابدشان می‌کشیدند».

و نیز نقل کرده که می‌گویند: از اصل اول بدون اختیار اصل دوم صادر شد و از این دوم اصل سوم صادر شد. و این سه مصدر تمام موجودات‌اند.

توماس هافمن در کتاب بت‌پرستان قدیم ص ۹ می‌نویسد: «برهما در زمان آفریدن مخلوقات به حالت ذکوریت و انوثیت بود و رمزی که زیر شکم و بین دو رانش هست نشانۀ تناسل است». و در ص ۱۰۱ می‌نویسد: «کلیۀ نشانه‌هایی که نصاری استعمال می‌کنند دلالت دارد بر پرستش چیزهایی که ذکرش شرم‌آور است وگویند: اگر مردم آگاه شوند عبادت را ترک می‌کنند».

دوان بعد از ذکر ثالوث مصریان قدیم، تثلیث ایشان را ثابت کرده کاهن مصر به پادشاه می‌گوید: بزرگتر اول خداوند است پس از آن کلمه است و با هر دو روح القدس است و هر سه دارای سرشت و طبیعتی واحد اند.

در کتاب آثار هند ص ۱۲۷ آمده است که آپولو کلمه را عبادت می‌کرد و تعلیم می‌داد که کلمه خداوند دوم است و پسر خداوند بکر نامیده می‌شود و او چندین سال قبل از مسیح بوده.

بونویک در کتاب عقاید مصریها ص ٤٠٢ می‌نویسد: «دیانت بت‌پرستی قدیم مصر معتقد بوده به لاهوتی بودن کلمه و اینکه هر چیز از کلمه است و کلمه از خدا تولید شده و کلمه خدا است».

دوان می‌گوید: «آشوریها مردوخ را کلمه و کلمه را پسر خدا و آفریدگار آسمان و زمین می‌دانستند».

فسک در کتاب خرافات ص ۲۰۵ می‌نویسد: «بت‌پرستان روم معتقد به ثالوث بودند اول خدا سپس کلمه بعد از آن روح‌القدس».

دوان می‌گوید: «پارسیان خدای دارای سه اقنوم را پرستش می‌کردند که عبارت است از اورمزد و متراث پسر خدا و اهریمن هلاک کننده و در کتاب زردشت این کلمه درج است سه‌گانهٔ لاهوتی روشنائی دهندهٔ جهان است».

و هم‌چنین نقل کرده از تمام بت‌پرستان قدیم که دارای این عقیدهٔ فاسد بودند که ابن و پدر و مادر را خالق جهان می‌دانسته‌اند و نقش ایشان را با آلت رجولیت و انوثیت می‌کشیده‌اند (رجوع شود به کتاب مسیحیت و بت‌پرستی).

مؤلف گوید: عجب است از نادانی مردم نصرانی که گاهی مسیح را خدا و پروردگار و قدیم می‌دانند چنانکه در انجیل یوحنا باب اول شمارهٔ اول و دوم و سوم و سایر انجیلها نوشته‌اند که مسیح خالق تمام عالم است و در انجیل در رسالهٔ به عبرانیان باب ۹ شمارهٔ ١٤ مسیح را دارای روح ازلی قدیم شمرده و گاهی او را پسر خدا و حادث دانسته‌اند چنانکه در انجیل متی باب سوم شمارهٔ ۱۷ و سایر انجیلها موجود است. و گاهی او را نواده و سبط یهودا و از اولاد او می‌دانند چنانکه در انجیل، در مکاشفهٔ یوحنا باب ٥ شمارهٔ ٥ نوشته‌اند و گاهی او را فدا شوندهٔ قوم گویند چنانکه در انجیل لوقا باب اول شمارهٔ ٦٨ نوشته‌اند و گاهی مسیح را چنانکه کتاب «مسیحیت و بت‌پرستی» از مقالهٔ ترتولی دربارهٔ شکلهای مسیح ذکر کرده، گاو گویند!! و گاهی مسیح را مار گویند چنانکه در انجیل یوحنا باب سیم شمارهٔ ١٤ او را پسر انسان گفته و تشبیه به مار نموده و در جای دیگر او را برهٔ خدا و بردارندهٔ گناه جهان گویند چنانکه در انجیل یوحنا باب اول شمارهٔ ۲۹ نوشته‌اند و گاهی مسیح را خدای مجسم شده گویند چنانکه مجلهٔ نور عالم شمارهٔ بهمن ٣٦ ص ۲۸ که از انتشارات ونشریات نصارای پروتستان امریکایی در تهران است می‌نویسد: «خدا در بیت لحم برای همیشه شکل انسان به خود گرفت مسیح در عین حال خالق کائنات و خداوند و حافظ مخلوقات و سر کلیسا است». سپس اضافه می‌کند: «دانشمندان مسیحی توانسته‌اند با مسائل مذهبی ناشی از اشاعهٔ عقائد و نظریهٔ کپرنیک و گالیله پیروزمندانه مقابله کنند».

مؤلف گوید: «هوک در کتاب سفر نامهٔ خود ص ۳۲٦ می‌نویسد که بت‌پرستان هند عقیده دارند که یکی از خدایان مجسم گردید و خود را قربانی کرد که فدای گناهان مردم باشد و ژرژکوکس در کتاب دیانت قدیمه می‌نویسد که اهل هند معتقدند کریشنا را از درختی به دار آویختند و کریشنا که مملو از لاهوت است خود را قربانی کرده و دوان نقل کرده که هندیان این ذکر را می‌خوانند که بودا نجات دهندهٔ جهان و بی‌آلت رجولیت و مسیح زائیده شدهٔ یگانهٔ خود را برای قربانی پیشکش کرد تا آنکه کفارهٔ گناهان انسان گردد و او را وارث ممالک آسمانی می‌دانند.

مولر می‌نویسد که بودائیان معتقدند که بودا گفته برای آن‌ها جهان رستگار گردد تمام گناهانی را که در عالم واقع شده به گردن من بگذارید!

از آنچه ذکر شد این معنی معلوم گردید که خدای بت‌پرستان خود را برای رهایی جنایتکاران و گناهکاران فدا کرد.

عقیدهٔ نصاری دربارهٔ مسیح مانند عقیدهٔ بت‌پرستان دربارهٔ خداوند است، زیرا در انجیل رسالهٔ اول یوحنا باب ۲ می‌نویسد: عیسی کفاره است به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط، بلکه تمام جهانیان نیز. و دوان در کتاب خود ص ۲۹۳ مینویسد: عیسی نجات دهندهٔ جهان است و تمام گناهانی که واقع شده در جهان عوض اشخاصی که مرتکب آن گناهان شده‌اند، بر ذمهٔ اوست.

و در کتاب بت‌پرستی و مسیحیت ص ۳۱ از مبلغ پروتستانی نقل کرده که چون آدم به واسطهٔ خوردن از شجرهٔ ممنوعه معصیت کرد، خود و جمیع فرزندانش خطاکار و مستحق عذاب آخرت شدند و چون خدا متصف به عدالت و رحمت است در این مشکل واقع شد که اگر اولاد آدم را عقاب کند با رحمت او منافی است و اگر عقاب نکند منافی با عدالت است. پس مدتی در فکر حل این مشکل بود و بالأخره راه حل قضیه را این طور دانست که پسر خود را که عین خودش می‌باشد در رحم زنی به صورت جنینی بگذارد تا بدین ترتیب مسیح متولد شود که دارای چند جهت است انسان است زیرا پسر

مریم است، خدای کامل است زیرا پسر خداوند است و پسر خدا عین خدا است و معصوم است از جمیع معاصی بنی‌آدم، و این مسیح مدتی زندگی کند و مورد صدمات دشمن واقع شود تا آنکه بالأخره به بدترین صورت بر دار کشته و فدای بشر شده و بنی آدم از معاصی خود آمرزیده شوند!

پس معلوم شد که عقیدۀ نصاری شرک و کفر است راجع به خداشناسی و پرستش پروردگار و ضد و نقیض بوده و تهافت بسیار دارد. خدایی که گاهی پدر است و گاهی مجسم و پسر است و گاهی فدایی بشر است وگاهی از مخلوق جدا و گاهی عین مخلوق است به راستی نزد عقلا مطرود است. و عجب است که نصاری گاهی می‌گویند: مبدأ عالم سه تا و گاهی می‌گویند: هر سه یکی است. هر طفلی می‌داند که سه غیر از یک است و یک غیر از سه می‌باشد. من نمی‌دانم عقلای نصاری چگونه این عقاید را به عنوان حقیقت پذیرفته‌اند؟ و البته در قرآن آیاتی در مذمت و نادانی اهل تثلیث وارد شده که إن شاء الله تعالی ذکر خواهیم کرد.

پیغمبر نصاری مبتلا به تمام پلیدیها و زشتکاریهاست

اولا: فرزند زنا است ٤ مرتبه، نخست آنکه در سفر پیدایش تورات باب ۳۸ می‌نویسد: یهودای قدیس با تامار که عروسش باشد زنا کرد و این زن دو پسر آورد به اسامی فارض و زارح و فارض زنازاده را جد مسیح شمرده! در انجیل متی که معتبرترین انجیلها است در باب اول در نسب مسیح گوید: ابراهیم آورد اسحق را و او آورد یعقوب را و یعقوب آورد یهودا را و یهودا آورد فار و زارح را از تامار و فارض آورد حصرون را و بدین ترتیب پدران مریم را تا به مریم می‌شمارد و می‌گوید: عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد و واضح است که زنا در میان عموم ملتها از بدترین و بزرگترین گناهان است و خود مسیح در انجیل مرقس باب دهم فرموده: «زنا مکن و آن را از بزرگترین محرمات قرار داده».

و در انجیل لوقا باب سوم شمارهٔ ۲٤ مسیح را پسر یوسف بن هالی بن متات شمرده که می‌رسد به حصرون بن فارص بن یهودای زنازادهٔ سابق الذکر.

انصافا کسی که اهل غیرت و دین می‌باشد دینی را که خدای آن‌ها از زنا به دنیا آمده باشد و بعد پیغمبر شده باشد، می‌پذیرد؟

مرتبهٔ دوم یکی از اجداد مسیح بوغر است که از زن زناکاری به نام راحاب به دنیا آمده است چنانکه در انجیل متی باب اول در نسب مسیح می‌گوید: و شملون، بوغر را از راحاب آورد و راحاب به تصریح تورات سفر یوشع بن نون باب دوم زناکار بوده است!

مرتبهٔ سوم یکی از اجداد مسیح سلیمان بن داوود است مطابق باب اول انجیل متی سلیمان از زن اوریا به زنا متولد شده مطابق تورات کتاب دوم سموئیل باب ۱۱ که داوود اوریا را به کشتن می‌دهد و با زن او به زنا! هم‌بستر می‌شود. آفرین صد آفرین به این دینی که خدا و پیغمبرانش از زنا بوجود آمده‌اند!!

آیا متی و لوقا و سایر نصاری از کتب و تألیفات خودشان بی‌خبرند یا معتقدند زنا عیب و ننگ و گناه نیست. این نیز مخالف با تورات و انجیل است زیرا در تورات سفر تثنیه باب ۲۲ شمارهٔ ۲۳ زنا را مستوجب سنگسار و قتل دانسته است که انجیلها گاهی مسیح را پسرخدا می‌گویند و گاهی می‌گویند بی‌پدر است و گاهی فرزند غیر خدا، گاهی او را به شوهر مادرش یوسف بن یعقوب یا شوهر دیگر مادرش یوسف بن هالی نسبت می‌دهند در حالی که هر طفلی را اگر پدر داشته باشد باید به پدرش نسبت دهند و الا به مادر نسبت می‌دهند نه به شوهر مادر! مگر آنکه بگویند قبل از آنکه یوسف شوهر مریم شده باشد نعوذ بالله با او زنا کرده! و یسوع یعنی عیسی از زنا متولد شده و إلا هیچ کسی نسبت طفل را به شوهر مادر نمی‌دهد.

ثانیا: انجیل متی و لوقا با یکدیگر در شمارهٔ پدران و اجداد عیسی و همچنین در نامهای ایشان اختلاف بسیار دارند. مثلا متی او را به سلیمان بن داوود و لوقا او را به ماشان ابن داوود منسوب کرده، متی پدران عیسی را تا حضرت ابراهیم چهل تن و لوقا

۵۲ تن دانسته و خلاصه انجیلها با یکدیگر اختلاف و تناقض بسیار دارند.

یسوع یعنی عیسی کذاب و دروغگو است

در دهها مورد خطاگویی انجیلها ظاهر است. مثلا انجیل متی باب ۲۲ شمارهٔ ٤۳ و ٤٤ عیسی را از نسل داوود نمی‌داند و حال آنکه در باب اول او را از نسل داوود شمرده! و هم‌چنین باب ۱۲ انجیل مرقس و باب ۲۰ انجیل لوقا.

خطای دیگر در انجیل یوحنا باب هفتم دروغی است که عیسی به برادرانش می‌گوید: شما به این عید بروید اما نمی‌آیم ولی چون برادرانش رفتند او هم رفت اما بخفا!!

دروغ دیگر در انجیل لوقا آن است که در باب اول شمارهٔ ۳۳ می‌گوید: خداوند تخت پدرش داوود را به عیسی عطا خواهد کرد و او بر خاندان یعقوب تا ابد پادشاهی خواهد کرد و حال آنکه عیسی پادشاهی نکرده و مانند حضرت داوود سلطنت نداشته مگر آنکه بگویند سلطنت باطنی داشته تازه ابدی بودن مخصوص ذات خدا است.

دروغ دیگر در انجیل مرقص آن است که در باب دهم شمارهٔ ۳٤ و هم متی باب ۱۷ شمارهٔ ۲۲ می‌نویسد: عیسی را خواهند کشت و او در روز سوم از قبر برخواهد خاست، ولی در اواخر انجیل مرقس و سایر انجیلها آمده است که دو شب بیشتر در قبر نبوده و روز دوم از قبر برخاسته.

عیسی در باب پنجم انجیل متی شمارهٔ ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ می‌گوید: گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم نیامده‌ام تا باطل کنم و به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زائل نشود همزه یا نقطه‌ای تورات زائل نخواهد شد پس هر کس یکی از این احکام کوچکترین را بشکند یا به مردم چنین تعلیم نماید در ملکوت آسمان کمتر و حقیرتر شمرده شود. اما بعدا همین عیسی و شاگردانش تمام تورات و شریعت موسی را تغییر دادند و بر هم زدند و حرام آن را حلال کرده مثلا با اینکه در باب ۱۹ انجیل متی شمارهٔ ۱۸ و ۱۹ گوید: زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، ولی در جای دیگر، چنانکه در

باب ۱۰ و ۱۱ کتاب اعمال در انجیل مضبوط است همه را حلال کرده! و لذا مسیحیان هم هر نوع حیوانی را می‌خورند حتی حیوانات صدفی دریا را که سگها نمی‌خورند.

و خود مسیح ختنه را باطل کرده و طلاق را حرام دانسته و تعطیل روز شنبه و تعداد ازواج را که در دین یهود و تورات بوده از بین برده. هر کس می‌خواهد تفصیل آن را بداند به تورات و اناجیل موجود مراجعه کند.

دیگر از خطاهای انجیلها آن است که عیسی در باب ۱۹ متی به شاگردان خود می‌گوید: چون زادهٔ انسان بر تخت مجد قرار می‌گیرد شما بر دوازده تخت قرار می‌گیرید و به اسباط دوازده‌گانه حکم می‌رانید. و حال آنکه یکی از این ۱۲ شاگرد یهودای اسخریوطی است که به تصریح خود انجیل عیسی﷤ را به کشتن داد و او را تسلیم نمود تا به دار زنند و چنانکه در اوائل کتاب رسولان انجیل نوشته‌اند از آسمان برایش عذاب نازل شد.

در باب هشتم انجیل یوحنا داستانی است که زنی زنا کرده بود و گفتند به حکم تورات باید سنگسار شود چون مردم بیرون رفتند یا اینکه همه بر زنای او شهادت دادند و تورات هم نسبت به اجرای حدود تأکید بسیار کرده است، ولی عیسی به آن زن گفت: من علیه تو فتوی نمی‌دهم برو دیگر گناه مکن!!

چنانکه در باب دوم انجیل یوحنا آمده پیغمبر نصاری با شاگردانش شراب می‌خورد و احترام مادرش را رعایت نمی‌کند. بدیهی است از آدم شرابخوار جز این هم انتظار نمی‌رود. ولی مشکل اینجاست که چگونه چنین کسی می‌خواهد پیامبر و الگو و مقتدای دیگران باشد؟!

پیغمبر نصاری مردم را به قطع رحم و دشمنی پدر و مادر و فساد و تفرقه دعوت می‌کند چنانکه در باب ١٤ لوقا شمارهٔ ٢٦ ذکر کرده که جمع کثیری همراه عیسی می‌رفتند او روی گردانید بدیشان گفت: اگر کسی به نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران حتی جان خود را دشمن ندارد شاگرد من نمی‌تواند بود و در شمارهٔ

۳٤ گوید: هر کس تمام مایملک خود را ترک نکند نمی‌تواند شاگرد من بشود و حال آنکه قرآن مجید می‌فرماید عیسی‌ؑ گفت: ﴿وَأَوۡصَٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمۡتُ حَيّٗا ٣١ وَبَرَّۢا بِوَٰلِدَتِي وَلَمۡ يَجۡعَلۡنِي جَبَّارٗا شَقِيّٗا ٣٢﴾ [مریم: ۳۱- ۳۲]. یعنی، خدا مرا سفارش کرده به نماز و زکات و نیکی به مادر مادامی که من زنده‌ام و مرا ستمکار و بد روزگار قرار نداده.

ولی عیسای ملت نصاری در انجیل مردم را به فساد و تفرقه و جدایی تحریک می‌کند و در باب ۱۰ متی شمارۀ ۳٤ می‌گوید: «گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم بلکه آمده‌ام شمشیر بگذارم زیرا آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم» و دشمنان شخص اهل خانۀ او خواهند بود با آنکه پیغمبر باید رحمة للعالمین باشد و در انجیل لوقا باب ۱۲ شمارۀ ۲۹ گوید: «من آمده‌ام تا آتشی در زمین افروزم». مؤلف گوید: بی‌جهت نیست که ملت نصاری اینقدر قتال و بی‌انصافند که شهرها را با موشکها و بمب‌ها و توپها به آتش می‌کشند و روز به روز بر کثرت اسلحۀ قتاله می‌افزایند ملتی که پیغمبرش چنان باشد پیروانش نیز همه خونخوار و درنده می‌شوند!

در باب دهم انجیل یوحنا شمارۀ ۸ عیسی می‌گوید: «جمیع کسانی که پیش از من آمدند یعنی پیغمبران گذشته دزد و راهزن هستند» و در شمارۀ ۱۱ گوید: «من شبان نیکو هستم شبان نیکو جان خود را فدای گوسفندان می‌کند». و در شمارۀ ۳٦ و بعد از آن می‌گوید: «من پسر خدا هستم و خدا مرا تقدیس کرده و یقین کنید پدر که خدا باشد در من است و من در او».

دیگر از خطاهای واضح، قصۀ ماده الاغی است که تمام اناجیل نقل کرده‌اند. در انجیل متی باب ۲۱ گوید: «عیسی دو نفر از شاگردان خود را به دهی فرستاد و گفت: بروید و الاغی به کره‌اش بسته است آن‌ها را باز کرده نزد من آورید و اگر کسی با شما سخن گفت بگویید: خدا به این‌ها احتیاج دارد، ایشان رفتند و الاغ را با کره‌اش آوردند و رخت

خود را بر آنها انداختند وعیسی بر آنها سوار شد و افراد بسیاری از پس و پیش او حرکت کرده وفریاد می‌کردند: هوشیعانا مبارک باد!»

آیا خوانندۀ عاقل، متعجبانه نمی‌پرسد که چگونه عیسی‌علیه‌السلام بر دو الاغ سوار شده یعنی هم بر الاغ و هم بر کره‌اش؟!! عجیب‌تر آنکه قبلا تورات هم این داستان مضحک را در باب نهم کتاب زکریای نبی آورده و گوید: خطاب کرد به دختر صهیون و گفت: بسیار وجدنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بخوان اینک پادشاه تو می‌آید او عادل و حلیم و بر الاغ و کره‌اش سوار است!

ماجرا به قدری مضحک است که بعضی از علماء در توجیه آن احتمال داده‌اند که کرۀ الاغ بر الاغ سوار شده باشد و عیسی بر کره، یعنی سه‌تائی روی هم قرار گرفته باشند! زیرا محال است یک نفر بر دو مرکب سوار شود. عجائب و غرائب انجیل‌ها به همین مختصر نیست و از جمله نوشته‌اند: عیسی را که میان دو نفر به دار آویختند، هفت دیو از او خارج شد!! باید پرسید دیو در وجود پیامبر چه می‌کرده است؟!

انجیل لوقا در باب ۷ شمارۀ ۳۷ می‌نویسد: زن گناهکاری در خانۀ فریسی شیشۀ عطری آورد و قدمهای مسیح را با عطر می‌شست و با گیسوانش خشک می‌کرد و همی بوسه می‌داد تا آنکه عیسی به فریسی و یهودای اسخریوطی اعتراض می‌کند که شما مرا نبوسیدید ولی این زن بوسید و در آخر به آن زن می‌گوید: برو که ایمانت تو را نجات داد. البته در انجیل یوحنا در باب ۱۲ به این قصه آب و تاب بیشتری داده است!

به راستی که دین جالبی است که با بوسیدن پاها گناهان از بین می‌رود. و از باب ۱۱ یوحنا معلوم می‌شود که مسیح با مریم و مژنا و خواهرش سر و سری داشته و از باب ۱۳ یوحنا شمارۀ ۲۳ معلوم می‌شود که یکی از شاگردانش را دوست می‌داشت به طوری که در آغوش او می‌نشست و به سینۀ عیسی تکیه می‌داد.

دیگر از خطاهای اناجیل آن است که مسیح را ظالم‌پرور معرفی می‌کند، زیرا مسیح به فردی دزد و خائن اعتماد و رفاقت کرده و او را از خواص خود قرار داده، در حالیکه

خودش به بدی و خباثت او اقرار کرده چنانکه در انجیل یوحنا باب دوازدهم می‌گوید: یکی از شاگردان یعنی یهودای اسخریوطی پسر شمعون که تسلیم‌کنندۀ وی بود گفت: برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقراء داده شود و مقصود او فقرا نبود بلکه دزد بود و صندوق پول نزد او بود و آنچه در آن انداخته می‌شد بر می‌داشت و این یهودای اسخریوطی از حواریین آن حضرت است و چون خواستند او را به دار زنند آن حضرت را نشان داد و تسلیم یهود نمود چنانکه در انجیل یوحنا باب ۱۳ شمارۀ ۲۳ و ٢٤ مذکور است.

دیگر از مواردی که بنا به نقل اناجیل عیسی انجام داده آن است که شیطان را به انسان داخل می‌کند چنانکه به یهودای اسخریوطی داخل کرده و در انجیل یوحنا باب ۱۳ عدد ٢٦ مذکور است و باآنکه تصریح کرده یهودا شیطان است چنانکه در انجیل یوحنا باب ششم عدد ۷۰ مذکور است مع ذلک او را از میان هفتاد نفر انتخاب می‌کند. جای بسی تعجب است که عیسی شیطان را از خواص اصحاب خود قرار داده، مگر قصد داشته فساد و فتنه ایجاد کند که چنین اشخاصی را برگزیده است؟

بنا به نقل اناجیل، عیسی گاهی شیطان را به حیوانات زبان بسته داخل می‌کند چنانکه در باب هشتم انجیل متی و هشتم لوقا و پنجم مرقس مذکور است که چون عیسی به طرف قبر آمد دو نفر دیوانه نزد او آمدند که از قبرهایشان بیرون آمده بودند و فریاد می‌کردند ما را با تو چکار ای یسوع ای پسر خدا مگر آمده‌ای که ما را قبل از موقع عذاب دهی و عقوبت نمائی و در فاصلۀ دوری گله‌ای خوک می‌چریدند به این سبب دیوها به عیسی گفتند: اگر ما را از این مجانین بیرون می‌کنی پس اجازه بده که به این گلۀ خوک داخل شویم عیسی نیز به ایشان گفت: داخل شوید، سپس دیوها از ایشان خارج و داخل گلۀ خوکها شدند. در انجیل لوقا نوشته که عدد گله دو هزار بود و این گلۀ خوک ناگهان خود را به دریا پرتاب کردند و در آب غرق شدند و چوپانها از ترس فرار کردند.

باید پرسید: این خوکهای بیچاره چه گناهی کرده بودند که عیسی ایشان را به غرق مبتلا کرد و نسل آیندهٔ آن‌ها را خوراک امت خود قرار داد.

ظلم و ستمکاری عیسی به درختان و نباتات هم رسیده در انجیل متی باب ۲۱ عدد ۱۹ می‌آید بامدادان چون عیسی به شهر مراجعت می‌کرد گرسنه شد و در کنارهٔ راه یک درخت انجیر دیده نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت پس آن را گفت: از این پس میوه بر تو نشود که در ساعت درخت انجیر خشکید. چون شاگردان این را دیدند متعجب شده گفتند: چه بسیار زود درخت انجیر خشک شد.

مؤلف گوید: بهتر نبود پیامبر که رحمة للعالمین است به جای نفرین کردن، دعا می‌کرد که درخت بار آورد؟ آیا این کار با نبوت متناسبتر نبود؟ البته چون غالب ملل اروپا در ظلم و تجاوز و حرص و شهوت بر سایر ملل تقدم دارند، تبعا پیامبری برای خود می‌تراشند که با بزهکاری آنان متناسب باشد. و در این کار از تحریف ادیان آسمانی و تهمت و افتراء به پیامبر طاهر و مطهر پروردگار یعنی حضرت عیسی‌علیه السلام نیز ابایی ندارند!

کتب دینی نصاری برخلاف عقل و علم و اخلاق است

هر که بخواهد می‌تواند به تورات و اناجیل مراجعه کند و ببیند که تورات پیغمبران را شراب‌خوار و زناکار و کسانی که حتی نعمت عظمای رسالت را به حقه‌بازی کسب می‌کنند، معرفی می‌کند. و خدا را محتاج و مجسم قرار داده مثلا در سفر پیدایش باب اول، عدد ۲٦ و ۲۸ برای خدا صورت و شبیه قائل شده. و این باطل است. و در باب دوم عدد ۲ می‌گوید: بعد از خلقت عالم خدا فارغ و آرام شد. و این کفر و باطل است. و در عدد ۱۷ خدا حضرت آدم را از خوردن میوهٔ درخت معرفت نهی می‌کند! و در باب سوم عدد ۸ می‌گوید: خدا در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند در میان درختان پنهان کردند!! خدایی که جسم و محتاج به محل و محدود باشد، قابل پرستش نیست. و در شمارهٔ ۱۷ می‌گوید: زمین به سبب حضرت آدم ملعون شد. و در

باب نهم عدد ۲۱ گوید: حضرت نوح شراب نوشید و مست شد و در خیمهٔ خود عریان گردید. و در باب ۱۲ در اواخر آن گوید: حضرت ابراهیم زن خود ساره را خواهر خود معرفی کرد و موجب زنای محصنه گردید زیرا فرعون مصر او را به زنی گرفت. و در باب ۱۸ بعد از آنکه خدا را پائین و بالا برده و بالاخره در باب ۱۹ عدد ۳۳ گوید: لوط پیغمبر با دختر خود زنا کرد و شراب نوشید و شب دیگر هم شراب به او دادند و دختر کوچک با او مقاربت نمود. بالأخره تورات مملو است از اینگونه مطالب خلاف عقل و منطق، در حالی که ممکن نیست کتاب الهی حاوی مطالب متناقض و ضد عقل باشد.

انجیلها نیز از طرف خدا نیست و مجعول است، زیرا اخبار فوت عیسی‌ﷺ و مصلوب شدنش در آن مذکور است و معلوم است که خبر دار و موت و بعد موت عیسی به خود او نازل نشده آن‌هم با اختلافاتی که در اناجیل دیده می‌شود. البته ممکن است زمان موت پیغمبری به عنون إخبار از آینده و اعجاز به خود او نازل شود ولی نه به صورت وقایع گذشته.

دلیل دیگر بر مجعول بودن اناجیل، اختلاف و تعدد انجیل‌ها است. زیرا اگر این کتب از عیسی باشد دیگر این همه اختلافات انجیل مرقس و یوحنا و متی و لوقا معنی ندارد، آری ممکن است یک کتاب اختلاف نسخه داشته باشد اما نه آنکه از اول تا به آخرش با هم تفاوت داشته و حتی یک باب و یک فصل مطابق هم نداشته باشد!!

چرا نصاری اهل خرافاتند؟

بعضی‌ها تصور می‌کنند اگر مردم عالم شوند و علوم تجربی ترقی کند خرافات از بین می‌رود و مردم متمدن شده و خرافات را دور می‌ریزند. اما این کلام صحیح نیست زیرا علوم امروزه علوم مادی است مانند فیزیک و شیمی و طب و مکانیک ... و کسانی که هم خود را مصروف این علوم نموده‌اند از علوم دینی بی‌خبرند و از روحانیت بهره‌ای ندارند و به واسطهٔ این علوم نیز حق از باطل تمیز داده نمی‌شود، چه بسیارند دانشمندان و متخصصان علوم جدیده که از علوم دینی اطلاعی ندارند و به ضلالت ادیان باطل مبتلا

می‌شوند. در اروپا که مهد تمدن و ترقی علوم امروزی است بیش از هر جا خرافات و ادیان باطله انتشار دارد و مشتری باطل در آنجا بسیار است و معاصی و فسق و فجور از همه جا بیشتر رواج دارد و منشا بروز معاصی بلکه صدور آن به ممالک دیگر است. از جمله عقاید باطله یکی همین نصرانیت و کتابهای عهدین است که بسیار ترویج می‌شود.

ترویج نصرانیت ترویج لامذهبی و لاأبالی‌گری است

چنانکه تجربه شده سابقا که مبلغین نصاری در میان مسلمین مراوده نداشتند مردم مسلمان پای‌بند دین بوده و خود را به وظائف اسلام مقید می‌دانستند. ولی چون مبلغین مسیحی به سرزمینهای اسلام راه یافتند و مردم را به مسیحیت دعوت کردند و در اسلامیت شان تشکیک نمودند نتیجه این شد مسلمین در عقائد دینی خود سست و لاابالی شدند و نصرانیت خرافی را هم نپذیرفتند. زیرا مردمی که از خدای پاک منزه لم یلد و لم یولد بی‌مثل و مانند دست بردارند و اهمیت ندهند البته به خدای زائیده شده‌ای که محتاج به محل است هزاران عیب دارد معتقد نخواهند شد. مردمی که از پیغمبر حکیم معصوم دست بردارند به پیغمبری که دارای هزاران گناه و خطاست معتقد نخواهند شد. مردمی که از کتاب عقلی و فطری که مملو از حق و حقیقت است منحرف شدند البته به کتابی که مملو از خرافات است اعتناء نخواهند کرد. نتیجه این می‌شود که فعلا می‌بینیم:

أصـــبح النـــاس ســـکاری   لا مســـــلمین ولا نصـــــاری

پس، تبلیغات مسیحی ضرر و صدمهٔ بزرگی به عالم انسانیت و دیانت زده و به طور کلی عدالت و امانت و راستی و درستی و عقائد دینی را خراب کرده و حقه‌بازی و فساد و عصیان و رشوه‌خواری و زورگویی را به وجود آورده. القصه رذائل را به جای فضائل به وجود آورده و بدیها را به جای خوبیها و زشتی و بدکرداری را جایگزین محاسن نموده است.

کشیشان و مبلغین نصاری کیستند؟

کشیشان به قول خودشان مردمی از دنیا گذشته، گوشه‌گیر، دیرنشین و خیرخواه بشریت‌اند، حال باید دید این ادعا راست است یا دروغ و اعمال و افعال ایشان را باید سنجید، آنچه در طول تاریخ از اعمال و افعال ایشان به ظهور رسیده ثابت می‌کند که ایشان مردمانی شرور، مفسده‌جو و مخالف حق و دشمن حقائق علمی و گمراه‌کنندهٔ بشر بوده‌اند و همواره بشر را به گمراهی و خرافات سوق داده‌اند و در ظلم و ستم از سلاطین مغول فراتر رفته‌اند. و عجب اینکه اینان دشمنان سیاسی خود را دنیاپرست و خود را مقدس می‌دانند. با اینکه مسلم است که اختلافشان با دشمنان خود اختلاف اقتصادی است، و به منظور سوء استفادهٔ اقتصادی، دین را ملعبه قرار می‌دهند. به هر حال گمراهی و ظلم و تعدی ایشان بسیار است. ما چند واقعهٔ تاریخی را به عنوان نمونه و مشتی از خروار ذکر می‌کنیم:

نمونهٔ اول: قضیهٔ مباهلهٔ نصاری است با پیغمبر اسلامﷺ با اینکه حقانیت اسلام و ادعای محمدﷺ بر کشیشان و بزرگان نصاری ثابت شد مع ذلک تجاهل کردند و نگذاشتند نصارای نجرای مسلمان شوند و اگر آن روز حق را انکار نمی‌کردند و مانع از اسلام پیروان خویش نمی‌شدند آن همه اختلاف و خونریزیهای بین مسلمین و نصاری تا به امروز به وجود نمی‌آمد. ما ان شاء الله تعالی قضیهٔ مباهله را بعدا بیان خواهیم کرد.

نمونهٔ دوم: جنگهای صلیبی است. از تاریخ جنگهای صلیبی که یکی از مسببین آن یک کشیش است، می‌توان به قساوت قلب و مفسده‌جویی مبلغین نصاری، پی برد. جنگهای صلیبی عبارت است از هفت بار هجوم ملل مسیحی اروپا به ممالک اسلامی و قتل و غارتهای بی‌شمار که ما مختصرا آن‌ها را ذکر می‌کنیم. در تواریخ این جنگها ذکر شده که ملل مسحی حتی از قتل و غارت ممالک خودشان نیز خودداری نکردند و سبب تمام آن هیجانها و قتل و غارتها، تحریکات کشیشان نصاری بوده است.

پطرس راهب در قرن چهارم هجری

یکی از علل جنگهای صلیبی و تمام قتل و غارتها پطرس راهب است که در سرزمین فرانسه در ولایت بیکاروی در شمار راهبان یعنی تارکان دنیا بود و در غاری به عبادت پروردگار مشغول شده بود. پس از مدتی غارنشینی بر اثر شنیدن آواز چاووشان کاروان زوار بیت المقدس دلش از شوق آکنده شد از غار بیرون آمد و همراه زوار قبر مسیح روانهٔ بیت‌المقدس شد. هنگامیکه پطرس به اراضی سوریه و فلسطین رسید برخلاف میل خود آن سرزمین را در تصرف مسلمین یافت و چون به شهر بیت‌المقدس که اورشلیم نام داشت وارد شد دید پیروان چلیپا و سه‌گانه پرستها باید از مقررات دولت اسلامی پیروی نمایند. این وضع راهب را غمگین نمود و در صدد شد که رئیس بیت‌المقدس را سرزنش کند. رئیس عیسویان در آن عهد شخصی بود موسوم به سمعان، او در برابر سرزنش‌های پطرس اشک حسرت بارید و هرگونه ظلم و جور را که دلش می‌خواست، به مسلمین نسبت داد و از هیچ تهمتی فروگذار نکرد. و بالأخره این دو نفر روزی جمیع ترسایان را گرد آوردند و این دو پیرمرد سپیدموی دست در آغوش هم کرده نوحه و گریه آغازیدند و تمام ترسایان را به گریه و سوگواری آورده و در همان مجلس پطرس و سمعان گریان و نالان سوگند خوردند که در راه تسخیر بیت‌المقدس فداکاری کنند و کفار یعنی مسلمین را از بیت‌المقدس اخراج نمایند.

عجیب است که کشیشان، مسلمین را کافر می‌دانند

مسلمانی که تمام پیغمبران را قبول دارد و عیسی﷣ را پیغمبر خدا و بنده‌ای برگزیده و پاک می‌داند و او را روح‌الله می‌خواند بنابراین مسیحیان باید مسلمین را از خود بدانند و با مسلمین مدارا کرده ولاأقل آزار نکنند ولی بالعکس با یهودیان که منکر عیسی بوده و او را فرزند زنا می‌خوانند دوستی کرده و علیه مسلمین متحد شده‌اند. علی ای حال، پطرس وعده داد که مردم اروپا را به جنگ برانگیزد و سمعان نیز تعهد کرد از داخل مسلمین در خدمت مهاجمین بکوشد و کارهایی که برای فتح و ظفر نصاری لازم است انجام دهد.

چگونه پطرس آتش جنگهای صلیبی را برافروخت؟

کاروان زوار از بیت‌المقدس مراجعت کرد و پطرس با عزمی راسخ به خاک ایتالیا پاگذاشت و در شهر روم به خدمت پاپ اوربانس دوم رسید و به عنوان پیغام از قول سمعان هر تهمتی که توانست به مسلمین نسبت داد و گفت: قبر عیسی همواره در معرض اهانت اسلامیان قرار دارد. پاپ از گزارش پطرس به سختی متأثر گردید و وعده کرد با تمام نیروی خود در پیشرفت مقاصد آن‌ها بکشود و ضمنا به پطرس مأموریت داد که شهر به شهر و ده به ده در ممالک اروپا ماجرای سفر خود را گزارش کند و مردم را تشویق و تحریک نموده تا خود را برای جهاد در راه خدا مهیا سازند.

پطرس بر قاطری سوار گردیده و چلیپای (صلیب) بلندی برداشت و در کوچه‌ها، میادین، کلیساها، دیرهای راهبان و در پیشگاه مقامات دولتی و پادشاهان، عیسویان را برای نجات مولد و مدفن مسیح دعوت می‌نمود. پطرس چند تن از مسیحیان شام و فلسطین را که در اروپا یافت، با خود همراه کرد و داستانهای عجیب برای خلایق نقل می‌کرد و از ظلم و اعمال منفور مسلمین هر چه دلش می‌خواست جعل می‌نمود به طوری که موی بر تن شنوندگان راست می‌شد و خشم همگان برافروخته می‌شد. بعد از آنکه خاک فرانسه را گردش کرد به ممالک دیگر رفت و شهرت نام او و غرائب و عجائبی که نقل می‌کرد چنان در مردم اثر کرده بود که هر جا بساط پطرس پهن می‌گشت مردمان گروه گروه هجوم آورده به سخنانش گوش می‌دادند و از او تبرک جسته و پاره‌ای از پیراهن و لباش را با خود می‌بردند. و حتی موی دم قاطرش را چیده و مانند طلسم سعادت نزد خود نگاه می‌داشتند! و تدریجا کارش به جایی رسید که اهالی هر شهری فرسنگها به استقبالش می‌شتافتند و با فرشهای گرانبها گذرگاه او را فرش می‌کردند و برای تبرک تراشه‌های سم مرکبش را از نعلبند به قیمت‌های گزاف می‌خریدند! خلاصه آنکه تبلیغات پطرس زمینهٔ خونریزی را فراهم کرد.

علل دیگر بروز جنگهای صلیبی

ممالک اسلامی وسیع که از یک سو به چین می‌رسید و از طرفی قلیچ ارسلان که از سلاطین سلجوقی است در خاک روم روز به روز فتوحات می‌کرد و آنقدر پیش رفت که مرزهای مسلمین به تنگهٔ بسفر رسید و ما بین کشور اسلام با شهر معروف قسطنطنیه که مقر امپراطور مسیحی روم بود جز تنگهٔ بسفر حائلی نبود و هر روز پنج بار صدای الله اکبر مسلمین در گنبد کلیسای ایاصوفیه می‌پیچید! امپراطور روم که کشور خویش را در خطر دید، هیئتی از خردمندان و دانایان قسطنطنیه را نزد پاپ به شهر روم فرستاد. ورود نمایندگان مزبور و استغاثه و استمداد ایشان بر ضد مسلمین با تبلیغات پطرس به خوبی کارگر افتاد و باب فرمان داد در شهر بالاسانس از بلاد ایتالیا کنگره‌ای از سلاطین و امرای اروپا و دیگر بزرگان ممالک مختلف تشکیل یابد.

در آن کنگره بیش از دویست تن از کار دینال‌ها و کشیشان بزرگ اروپا گرد آمدند و سی هزار نفر از بزرگان و پیشوایان ممالک مختلف حضور یافتند و هیئت نمایندگی قسطنطنیه با لباس‌های زیبای رسمی خود حاضر آمدند و شکوه و جلال مردم مشرق زمینی، دیدگان اروپائیان را خیره ساخت. هیئت اعزامی قسطنطنیه به اهالی اروپا اعلام خطر کرده گفتند: هرگاه مسلمین شهر ما را که دژ محکمی است در مرز آسیا و اروپا تسخیر کنند بی‌شبهه راهشان به سوی اروپا گشاده خواهد بود و به زودی تیزی شمشیرهای برنده‌شان را شما اروپائیان احساس خواهید کرد زیرا مسلمین فتح تمام عالم را از فرائض دینی خود می‌دانند. سپس شخص پاپ به سخن پرداخت و نهضت عموم عیسویان را برای نجات بیت‌المقدس و سرکوبی مسلمانان از واجبات دینی خواند و ترک جهاد را نوعی از بی‌دینی شمرد.

حاضران در آن کنگره پس از چند روز گفتگو متفقا تصمیم به جهاد گرفتند و به پاپ وعده دادند که قریبا وسائل سفر را فراهم کرده و در هر مرکزی که مقرر شود حاضر و برای جهاد بسیج عمومی اعلام شود.

پس از آن پاپ یعنی اوربانس دوم از ایتالیا به فرانسه رفت و در شهر گلرمون یک مجلس شورای دیگر تشکیل داد و در آنجا در سال ۱۰۹۵ نمایندگان ممالک مختلف از سفرای دول و سرداران و رؤسای کلیساها و فرمانبروایان و اقوام مختلفه چنان جمعیتی تشکیل دادند که در دشت‌ها و جلگه‌های خارج شهر چادر و خرگاه فراوان برپا کردند و ده جلسه صحبت کردند تا دهمین جلسه که پطرس پهلوی پاپ نشسته بود اشک‌ریزان به پا خاست و با بیانی مؤثر راجع به مظلومیت مسیحیان فلسطین، دروغها جعل کرد. سپس پاپ آغاز سخن نمود و گفت: تقاعد و خودداری از جهاد برای آزادی ترسایان موجب قهر شدید خداوند است چنانکه اینک قحطی بر شما مسلط شده. اتفاقا در آن دو سه سال ممالک مختلف اروپا دچار قحطی‌های پیاپی شده بود و باران کم می‌بارید و مردم هزاران هزار به دنبال نان رو به هر جانب پریشان و آواره بودند. پاپ از قحطی برای تشویق و تحریک مردم گرسنۀ اروپا به جهاد و هجوم به ممالک اسلامی، به خوبی استفاده کرد و گفت: شما به مشرق زمین می‌روید که مرکز ثروت و مکنت و رفاه می‌باشد. خوانها با طلا و نقره مزین شده، سفره‌ها از انواع طعام و میوه و محصولات لذیذ سرشار است و بازارها از انواع گوهرها و عطریات و لعل و یاقوت انباشته است. خلاصه اگر موفق شدید بهشت دنیا را به دست آورده‌اید و اگر نه به آغوش فرزند خدا خواهید رفت.

آنگاه پاپ صلیب را از بغل درآورد و گفت: این چلیپا علامت جهاد شما است و باید در سینه‌های شما و بر سلاحهای شما عموما نقش باشد و پرچمهای مجاهدین تماما با این علامت شناخته شود.

در اینجا لازم است که توضیح دهیم جنگ و جهاد برخلاف تعالیم مسیحیت موجود است چنانکه در انجیل‌ها نیز به آن تصریح شده است و بعدا آیات آن ذکر خواهد شد. ولی محرک واقعی مسیحیان برای هجوم به اراضی مسلمین، دنیاطلبی و تحصیل بهشت دنیا و خود پاپ و کشیشانی بودند که ریاکارانه به ترک دنیا تظاهر می‌کردند.

به دنبال بیانات پاپ، کشیشی مشهور که ریاست روحانی شهر بوی را داشت برخاسته و اول داوطلب جهاد شد و بیرق چلیپا را از دست پاپ گرفت. در پی آن کشیش، شمار عظیمی از سرداران و افسران و صاحبان مقامات مختلف داوطلب شدند وبعد از آن امراء هر یک بیرقی جداگانه از پاپ گرفتند و جمیع حاضران، خود را صلیبی نامیدند. از این رو این جنگها، جنگهای صلیبی نامیده شد.

پاپ، کاروان صلیبی را آراسته کرد و چند قدمی نیز آن‌ها را بدرقه نمود و با چشم اشکبار گفت: چون من پیر شده‌ام توانایی سفر ندارم و برخلاف آرزوی خود مرخصی می‌طلبم و کشیش شهر بوی را که داوطلب اول بود به جای خود می‌گمارم. در انجمن شهر کلرمون که ذکر شد برای داوطلبان جنگ صلیب امتیازاتی مقرر گشت. از جمله آنکه مجاهد تابع هر دولتی باشد از ادای مالیات معاف باشد. پس از پایان یافتن آن مجلس، روحانیون و کشیشان هر شهری جداگانه بیرقهایی با علامت صلیب سرخ تهیه دیدند که به داوطلبان اعطا می‌نمودند.

زمانی که جنگهای صلیبی برپا شد، مسلمین در تفرقه و زمام امور به دست عده‌ای از خودخواهان افتاده بود و هر کس دم از استقلال می‌زد و متأسفانه امراء اسلام حاضر نبودند از یکدیگر اطاعت نمایند و یا دست اتحاد به هم بدهند.

پاپ بعد از آن اجتماع، عازم شهرهای مختلف فرانسه گردید، همه جا جمعیت‌هایی برای تشویق و کار مجاهدین تأسیس نمود. بعد از آن به انگلستان رفت سپس به اتریش و ایتالیا برگشت و نیز مسیحیان مقیم اسپانیای شمالی را که در تصرف عیسویان بود تشویق کرد تا فرزندان وجوانان خود را برای جهاد آماده و روانه کنند و چنانکه گفتیم محرک حقیقی قحطی بود در حالی که هه می‌شنیدند که مشرق زمین پر از نعمت است.

نخستین سپاه صلیبی و غارتگری و برادرکشی آن‌ها

اهالی فرنگستان از ممالک مختلف گروه گروه با زن و فرزند خانمان را ترک می‌گفتند و به عزم تسخیر مشرق به راه می‌افتادند، سال ۱۰۹٦ م اردوی اول روانه شدند. این افراد غالبا پیاده و فاقد سلاح با زن و بچه حرکت می‌کردند زیرا اعیان و سرکردگان و اشراف تصمیم گرفتند جداگانه سفر کنند و فقط در قسطنطنیه با دسته‌های داوطلبان ملاقات و اردوها را منظم سازند. اما پطرس راهب با مردم خویش همراه گشت و پس از چند منزل چون دید جمعیت روز افزون بسیار می‌شود و پیدا کردن آذوقه دشوار است داوطلبان را به دو دسته تقسیم کرد. دسته‌ای را تحت ریاست خود و دستهٔ دیگر را به دست یکی از افسران فرانسوی سپرد که نام او ولتر بود اردوی ولتر وارد بلغارستان شد و چون همواره محتاج به آذوقه بودند، لذا همه جا به زور و جبر از مردم آذوقه و خواربار می‌گرفتند و کسی در برابر آن‌ها جرأت مقاومت نداشت، در بلغارستان آقایان مجاهد خداپرست به صورت جدی و عمومی دست به غارت و یغمای عیسویان همدین خود بردند و در بین راه خویش آبادیها و شهرها را غارت کردند!

چون وارد صربستان شده و خواستند نسبت به اهالی شهر بلگراد پایتخت یوگسلاوی کنونی نیز همان رویه را به عمل آورند، مردم شهر تحمل آن همه ستم و تعدی نیاورده و درهای شهر را به روی صلیبی‌ها بستند و جماعتی از دلاوران و شجاعان از شهر خارج و با شمشیرهای تیزخویش مجاهدین خداطلب را از دم تیغ گذراندند و جمعیت عظیمی از آنان را کشته مابقی را متفرق و آواره کردند و سردار ایشان یعنی ولتر آوارگانی را که از تیغ تیز جان به در برده بودند در مرزهای آن کشور گرد آورده رو به شهر قسطنطنیه روانه گشت و پس از تحمل و رنج بسیار و زد و خوردهای غارتیان با جمعیتی که بیش از یک پنجم اردوی اول او نبود به پایتخت روم رسید و امپراتور روم آنان را امر به توقف و آسایش نمود تا دسته‌های دیگر برسند و تکلیف ایشان معلوم شود.

دستهٔ دوم که تحت امر پطرس راهب بودند هنگامی که به مرزهای مجارستان رسیدند و از سرگذشت گروه اول آگاه شدند، پطرس خشمناک گردیده درصدد برآمد که از اهالی آن کشور انتقام بگیرد و چون به شهر ساملین رسیدند فرمان هجوم و قتل و غارت داد، در آنجا مجاهدین صلیبی به جان ملل مسیحی و همدین خود افتادند و گروهی بزرگ حدود چهار هزار نفر از مردم عیسوی آن شهر را به قتل رسانیدند!!

حقیقتا از عجیب‌ترین وقایع تاریخ است که به بهانهٔ خدمت به مسیحیت سپاهی راه دور و دراز برود و به اسم مسیح مردم را جمع کند آنگاه هزاران مسیحی را از دم تیغ تیز بگذراند و حال آنکه فرماندهٔ آن سپاه کشیشی باشد که خود را جانشین مسیح می‌داند!

امثال این وقایع در تاریخ جنگهای صلیبی بسیار است و نمونه‌ای از اخلاقیات اروپائیان را نشان می‌دهد که فاقد تربیت معنوی می‌باشند. بنا به مثل مشهور کسی که با مادرش ... کند با دیگران چه‌ها کند؟!

چون خبر آن قتل و غارت ظالمانه به اهالی مجارستان رسید تمامی مردم خشمگینانه قیام کردند و به فرمان پادشاه خود لولرمان برای تلافی بر سر راه پطرس آمدند. همینکه اردوی صلیبی رسید پطرس به خیال خود چلیپا را برافراشته جلوتر آمد تا با نطق و بیان از حس انتقام آن‌ها بکاهد اما مجارها به سخنان وی گوش نداده دست به شمشیر بردند و در اندک زمانی صلیبی‌ها را تار و مار کردند و بسیاری را کشتند و پطرس ناچار به باقی‌ماندگان فرار را برقرار ترجیح داد و خود را با زحمت به سرزمین بلغارستان رسانید، بلغاریان نیز بنا بر تجارب تلخی که از رفتار صلیبی‌ها داشتند در نزدیکی شهر نیچا به مقابلهٔ پطرس شتافتند و بار دیگر صلیبی‌ها را تار و مار ساختند و بقایای فراریان هر طور بود با پطرس از خاک بلغار گذشته خود را به قسطنطنیه به دستهٔ اول رسانیدند.

گروه سوم صلیبی از اتریش برخاسته و تخت امر کشیشی به نام گوشالک راهی شدند. این گروه نیز مانند اردوهای اول و دوم از غارت و آزار اهالی دهات و شهرهای عرض راه کوتاهی نکردند. بدین علت مردم عیسوی از سرکوبی و تنبیه مجاهدین مزبور کوتاهی

ننمودند و چندین نقطه بر ایشان هجوم بردند وبلیاتی را که به سابقین رسیده بود به آن‌ها چشانیدند تا عاقبت بقایای این گروه درهم شکسته در قسطنطنیه به دو گروه اول ملحق شدند.

گروه چهارم تحت امر کنت مرکب از اهالی سویس و فرانسه و آلمان راهی شدند. این گروه که به عنوان جهاد مقدس برخاستند وتمامی کلامشان این بود که برای خدمت به انسانیت و تمدن قیام نموده‌اند و می‌خواهند قبر پسر خدا یعنی مسیح را از چنگ مسلمانان وحشی و ستمکار نجات بخشند، هنوز از خاک خود قدیم جلوتر نیامده بودند که چشم طمع به اموال یهود دوختند و عجالتا به عنوان جهاد نخستین و جنگ بدون رنج به هموطنان خود هجوم برده و آنان را به صورت فجیع و وحشتناکی قتل عام کردند و برای غارت اموال مردم به کسانی که فریاد می‌کردند ما مسیحی شده‌ایم امان نمی‌دادند! رفتاری که این خواهان تمدن در اینجا و همچنین در انگلستان کردند در تاریخ کم نظیر است.

خلاصه آنکه گروه چهارم پس از قتل عام و غارت اموال هموطنان خود عازم مشرق شدند. اما همینکه به خاک مجارستان و بالکان رسیدند بار دیگر اهالی آن نقاط از ترس غارت و خرابی پیش‌دستی کرده صلیبی‌ها را مکرر مورد هجوم قرار دادند وبسیاری از گروه چهارم را کشتند تا عاقبت بقیه با رنج بسیار خود را به قسطنطنیه رسانیده به دیگران ملحق شدند. پس از آن أمراء و سرداران اروپایی چنانکه گذشت جداگانه با کشتی عازم قسطنطنیه شدند و پس از ورود و رسیدگی به احوال سپاهیان و اطلاع از اوضاع فلاکت‌بار آنان، چنان مصلحت دیدند که چندی آنان در اطراف استراحت کنند تا بهبودی در اوضاع آنان حاصل شود و در ضمن با امپراطور روم ژوکسیوس ملاقات کرده و تقاضا نمودند وسائل عبور سپاهیان از تنگهٔ بسفر را آماده سازد.

بقایای چهار گروه غیر از آنان و فرزندان تقریبا یکصد هزار مرد جنگی بودند. امپراتور با سرداران صلیبی قرار و مداری نهاد و شرائطی به میان آورد از جمله آنکه هر شهری را

فتح کنند می‌بایست به تصرف عمال روم بدهند ولیکن اموال و اسرای شهرها به مجاهدین تعلق داشته باشد. خلاصه پس از چند هفته استراحت اردوی صلیبی توسط کشتی‌های امپراتوری از بسفر گذشت و برای نخستین بار به اراضی اسلام رسید و این واقعه در سال ٤۹٥ هجری قمری بود. این اردو پس از گذشتن از بسفر با تماشای آبادیها و روستاهای ثروتمند پرنعمت دچاراختلاف شدند. زیرا هر یک از سرداران برای خود دیگی از حرص و طمع بر اجاق شهوت نهاد. و این مطامع باعث نفاق شد به حدی که پطرس راهب از کردار و رفتار آنان مأیوس شد و اردوها را رها کرده به شهر قسطنطنیه بازگشت. ولی اردوی جنگجویان صلیبی به درون خاک اسلام پیشرفت نمود. در آن هنگام سلطان اسلامی روم قلیچ ارسلان سلجوقی بود که پایتختش قونیه بود. قلیچ ارسلان مجاهدین اسلامی را با عجله گرد آورد و هنگامی که صلیبی‌ها به قونیه نزدیک شدند با آنان مقابله کرد. مجاهدین اسلام در ضمن چند حمله صفوف صلیبی را درهم شکستند و همینکه اروپائیان رو به فرار نهادند آن‌ها را تعقیب کرده و از دم تیغ گذراندند و از آن صد هزار مرد شمشیر زن غیر از چند تن انگشت‌شمار کسی جان به در نبرد و سردار فرانسوی ولتر پس از آنکه هفت زخم برداشت در میدان جنگ جان سپرد و تمامی زنان و کودکان اردوی صلیبیان اسیر مسلمین شدند.

مورخین در ینجا گفته‌اند: چنین است پایان طمع که انسان را از خانمان دور و در کام اژدهای مرگ هلاک می‌کند.

اما پطرس بعد از رفتن به شهر قسطنطنیه سرداران اردو را به نام دزد بی‌شرف نامید ولی سوگند خورد که از پا نخواهد نشست مگر آنکه اردوی مهمتری برای جهاد مقدس از اروپا بسیج کند.

جبنش اردوهای دیگر از صلیبیان

چون خبر مغلوبیت و نابودی مجاهدین فرنگ منتشر شد احساسات و کینه در سراسر اروپا به هیجان آمد. کشیشان و راهبان و دیرنشینان که می‌بایست در گوشۀ انزوا باشند از

دیرهای خود با صلیب‌های افراشته بیرون آمدند و در جمیع دهات و شهرها در ماتم مقتولین مشغول مرثیه‌خوانی‌های شورانگیز شدند و عیسویان را به خونخواهی دعوت می‌نمودند به طوری که هنوز دو سه ماه از وصول خبر شکست مزبور نگذشته بود که گروه گروه داوطلبان جهاد از هر جانب قیام کردند. نخستین اردوی بزرگ در فرانسه تشکیل شد و یکی از اشراف عمده که هم شهامت و هم وجاهت داشت به نام گووافر فرماندهی آن اردو را بر عهده گرفت. پیش‌آهنگ شدن این شخص موجب تشویق و تحریک اعیان و اشراف دیگر شد و گروه بزرگی از آنان زیر پرچم گووافر اجتماع کردند و برای رسیدن به شهر از راه آلمان و اتریش روانه گردیدند. اهل این اردو از بدبختی‌های گذشتگان عبرت گرفته و به غارت نپرداختند.

اردوی دیگر که اردوی دوم باشد از فرانسه برخاست و فرماندهی آنرا هوکز برادر پادشاه فرانسه که متصدی حکومت بود بر عهده گرفت. از آنجا اردوی اول از راه آلمان و اتریش رفته بود و گمان می‌کردند آذوقه و خواربار کافی برای دسته‌های دنباله یافت نشود هوکز راه خود را از خاک ایتالیا برگزید و تصمیم گرفت از سواحل آنجا سوار کشتی شود و از راه دریا زودتر به سواحل قسطنطنیه برسد. اردوی مزبور به زحمت از جبال آلپ عبور کرد و چون به شهر لوکا از خاک ایتالیا رسید پاپ اوربانس دوم شخصا به دیدار مجاهدین آمد و در حق آنان دعا کرد و اردو را روانه ساخت. اما دعای او نتیجۀ معکوس داد، یعنی این اردو بعد از سوار شدن به کشتی در نزدیکی سواحل روم دچار طوفان شدید شده اکثر کشتی‌ها غرق دریای فنا گردید و شخص هوکز با مشقت و رنج فراوان نجات یافته به جانب قسطنطنیه شتافت.

عبور اردوی هوکز از خاک ایتالیا مردمان آنجا را به هوس جنگ و جهاد افکند چنانکه بسیاری از بزرگان و اهالی ایتالیا در شهر معروف تارانت جمع شده و یکی از امرای خود را به نام بوهیموند به فرماندهی پذیرفتند و همراه اردوی فرانسه یک دسته کشتیهای ایتالیائی را تجهیز کرده و روانه ساختند.

اردوی سوم نیز از اهالی نواحی جنوبی فرانسه تشکیل یافت که ریاست آن با؟؟ بود که او همان کشیشی است که اولین چلیپای سرخ را وی از دست پاپ گرفت. در این اردو بسیاری از رؤسا و کشیشا و اشراف فرانسه شرکت داشتند و از جبال آلپ با زحمت فراوان گذشته رو به مرزهای یونان آمدند. به هر حال مقصد تمام این اردوها قسطنطنیه بود و می‌خواستند از تنگۀ بسفر و داردانل گذشته وارد خاک آناتولی شوند.

هنگامی که خبر جنبش آن سپاه فراوان به امپراتور روم رسید، سخت پریشان و از اینکه نزد پادشاهان اروپا سفرایی فرستاده و ایشان بر ضد مسلمین استمداد کرده بود واقعا پشیمان شد. زیرا صدمات مسیحیان را بر سرزمین خود بیش از مسلمین می‌دید و در صدد برآمد حتی المقدور در تضعیف ایشان تدبیری بیندیشد، لذا هنگامی که اردوهای جنجگویان به خاک روم رسیدند امپراطور برای فرماندهان ایشان پیغام فرستاد که ما نمی‌توانیم به شما اجازۀ عبور بدهیم مگر آنکه سران سپاه سوگند یاد نمایند که بعضی از بلاد مسلمین را بعد از فتح به ما واگذارند، از آن جمله ولایت انطاکیه را که در خاک شام و نزدیک حدود آناتولی است. ضمنا مقصود امپراتور این بود که سپاه فرنگ را به اهمیت فتح ولایات اسلام متوجه سازد تا بی‌پروا مانند پروانه که به سوی آتش می‌رود خویشتن را به دم شمشیر تیز مسلمین نزدیک نکنند. زیرا امپراتور به نیرومندی مسلمین اطمینان کامل داشت و با شکست‌های پیاپی که خود دیده بود باور نمی‌کرد مسلمین مغلوب شوند و ضمنا می‌خواست سر مار را به دست دشمن کوفته باشد.

اول سرداری که به خاک روم رسید هوکز بود که از غرق نجات یافته بود. چون خبر نجات او به امپراتور رسید، وی بعضی از بزرگان را به استقبال او فرستاد تا اینکه وی به نزدیک قسطنطنیه رسید. در این هنگام فرمان امپراطور به دست مهماندار او رسید که هوکز را زندانی کند. امپراتور قصد داشت با گروگان نگاه داشتن او، سپاهیان فرنگ را وادار کند که از تمایلات دولت روم پیروی کرده و اقدام طمع‌کارانه یا خرابکارانه ننمایند.

خیانت مسیحیان به یکدیگر

چون خبر بازداشت هوکز به نیروهای صلیبی رسید خشم و غضب در آن‌ها پدیدار گشت و گودافر به شهر فلیپولیس روم هجوم برد و از قتل و غارت فروگذار نکرد و بعضی از اهل شهر که از قتل گریختند با حالت نهایت فلاکت بار به قسطنطنیه شتافته ناله را به فلک رساندند و امپراتور از این واقعه به شدت هراسان گردید. فوری نماینده نزد صلیبیون فرستاد که اگر دست از قتل و غارت بکشند هوکز را آزاد خواهد کرد. و بالأخره هوکز را احضار نمود و با استمالت بسیار و تملق و هدایای فراوان وی را خشنود کرد و هوکز قسم خورد با امپراتور یکدل باشد و خواسته‌های او را رعایت نماید. هوکز نزد سرداران صلیبی رفت اما سرداران سوگند و عهد او را نپذیرفته و از قتل و غارت خودداری نکردند.

امپراتور در مقابل به رعایای خود فرمان داد خوار و بار به اروپایی‌ها نفروشند لیکن آن‌ها دست به غارت بردند و هر چه در دهات یافتند چپاول کردند. تا اینکه پس از مدتی ایام عید فرا رسید و طرفین مصالحه کردند. اما این صلح نیز یک آرامش ظاهری بود، مخصوصا بوهیموند سردار ایتالیائی که آبادی و عمران و حشمت و مکنت روم را دیده و شیفتهٔ سلطنت بر روم شده بود و با داشتن نیروهای زیر فرمان خود مانعی برای وصول به آن نمی‌دید. وقتی نیت خود را به گودافر اظهار نمود تا او را موافق سازد، گودافر، مخالفت کرد و گفت ما که برای جهاد بر ضد مسلمین آمده‌ایم چگونه یک دولت مسیحی را محو نمائیم؟! از طرفی امپراتور به نقشه‌های خطرناک آن‌ها واقف بود و تا می‌توانست با گودافر و سرداران دیگر گرم گرفته و به ایشان انواع هدایا ارمغان می‌داد تا آنکه فرزند خود یوحنا را به اردوگاه صلیبیها فرستاد تا به عنوان گروگان نزدشان بماند، بدین ترتیب بزرگان اروپایی مطمئن شده و با خاطر جمع وارد قسطنطنیه شدند و در کاخ سلطنتی اقامت گزیدند.

بالأخره پس از چندی امپراتور روزی خطابه‌ای خواند وگفت: ای یاوران و حامیان عالم مسحیت، از شما تمنا دارم مملکت مرا از شر دشمن عنود حفظ کنید و سرداران اروپایی عهد کردند هر قدر از خاک اسلام به تصرف آورند در اختیار امپراتور بگذارند و امپراتور عهد کرد حوائج و نیازمندیهای سپاهیان را از هر بابت فراهم سازد و بالأخره کشتی‌ها را برای انتقال سپاه احضار کرد و نیروهای اروپایی را از مرز اروپا گذرانیده و در مرز آسیا پیاده کرد.

با آغاز فصل بهار جنگجویان اروپا به اراضی حاصلخیز آناتولی رسیدند که از سبزه و گل پوشیده شده و فرش‌های زمردین در همه جا گسترده بود و به تدریج انواع میوه‌ها و محصولاتی که اروپائیان حتی در خواب ندیده بودند در باغها و بستانها جلوه‌گری می‌نمود و از مهمان‌های ناخوانده دل می‌ربود.

جنایات و قتل و غارت مسیحیان از مغول بیشتر بوده، بلکه مسلم تاریخ است که حملهٔ مغول نیز به تحریک مسیحیان بوده است و بسیاری از مغلو نیز نصاری بوده‌اند. و ما بعضی از قتل و غارتهای جنگ صلیبی را یادداشت می‌کنیم تا تمدن اروپائیان فهمیده شود.

ورود صلیبیون به سرزمین‌های اسلامی

تجاوز سپاه صلیبیون به اراضی اسلامی برای سلطان قلیچ ارسلان سلجوقی بی‌سابقه نبود. اما او هرگز گمان نمی‌کرد که اقیانوسی مسلح یا دریایی خروشان متوجه مناطق اسلامی شود. جاسوسان مسلمین هنگامی که خواستند از عدد و شمار دشمن سخن گویند عاجز مانده فقط می‌گفتند به عدد برگ درختان، سرباز و سوار آمده.

واقعاً تفاوت عدد نیروهای صلیبی و مسملین قابل مقایسه نبود. زیرا لشکر اسلام فقط یکصد هزار اما اردوی صلیبی غیر از زنان و اطفال شامل یکصد هزار سواره و پانصد هزار سرباز پیاده بود.

سلطان قلیچ ارسلان با عده‌ای از زبده‌سواران برای کسب اطلاع، به جانب اردوی صلیبی شتافت و از بالای مناطق کوهستانی با دقت اردوی صلیبیون را تحت نظر گرفت و دانست که ماندن وی در شهر قونیه مسلما پرخطر خواهد بود خصوصا آنکه اگر سلطان کشته یا اسیر شود، دیگر راه برای اروپائیان تا حدود بغداد بازخواهد بود. بنابراین فرمان داد با عجله شهر قونیه را مستحکم و مستعد مقاومت نمایند و دستجاتی از دلاوران سپاه را زیر فرمان حاکم نظامی آنجا قرار داد و خودش با باقی لشکریان به جانب کوهستان عقب کشید.

سپایان اروپایی مرکب از جمیع مبارزان به قونیه رسیده و چون سیل از هر جانب آن جا را احاطه نمودند وحتی دامنه و سینه‌کش و قله‌های جبال اطراف نیز در اشغال سپاهیان قرار گرفت. تنها یک طرف شهر که به دریاچه متصل بود از دشمن خالی ماند. چند روزی که از محاصرۀ گذشت سلطان قلیچ نتوانست آرام بنشیند و پایتخت خود را در احاطۀ دشمن ببیند، از این رو درصدد جنگ برآمد. خردمندان و پیرمردان با تجربه اصرار داشتند سلطان از جنگ خودداری کند و نیروهای خود را در اطراف اردوی صلیبی به تاخت و تاز بگمارد و راه آنان را با قسطنطنیه قطع کند تا در اثر قطع آذوقه و گرسنگی عقب‌نشینی کنند. آنگاه سلطان بر دشمن زبون بتازد و کارشان را یکسره کند. لیکن تعدادی از امیرزادگان جوان و کم تجربه اما اهل جنگ و جویای نام، سلطان را به جنگ تحریک کردند تا عاقبت عزم وی جزم شد و از سمت کوهستان با صد هزار سوار خود به میدان تاخت و اتفاقا در این هجوم با لشکریان گودافر که به فرماندهی کل قوا انتخاب شده بود روبرو شد. مسلمین با چنان قدرت و پافشاری وارد کارزار شدند که اروپائیان پس از دو سه ساعت قدرت مقاومت را باخته اردوگاه خود را رها کرده فرار را برقرار ترجیح دادند. اما طولی نکشید که اردوی دیگر صلیبی از طرف دیگر شهر با شتاب به کمک همرزمان خود آمدند و از راست و چپ بر مسلمین تاختند.

شدت پیکار به حدی بود که مورخان اروپا آن را غیر قابل وصف می‌دانند و تا شامگاه طرفین به یکدیگر درآویختند. اما نزدیک غروب مسلمین شکست یافته خود را به سمت کوه کشیدند. روز دیگر باز قلیچ ارسلان نیروهای متشتت خود را گرد آورده به میدان شتافت، در آن روز نیز مسلمین دلیریهای بسیار کرده دلهای اهل صلیب را بیمناک کرده و زبانشان را به تحسین واداشتند. با این وصف، بسیاری عدد نصاری بر شجاعت سپاه قلیچ ارسلان غلبه نمود و مسلمین بعد از نماز ظهر که صف به صف بر پشت اسبها ادا کردند در حالی که نیروهای عظیم اروپا در چهار طرف ایشان موج می‌زد عاقبت نزدیک عصر سواران مسلمین که فوج فوج در وسط دریای دشمن گرفتار بودند با شنیدن فریاد اذان و تکبیری که به عنوان علامت مخصوص میان خودشان بود، دسته دسته مانند تیری که از کمان رها شده باشد خودرا به صفوف دشمن زده راه فراری گشوده از میدان بیرون تاختند و به دنبال درفش بزرگ سلطانی رو به جانب مرزهای اسلامی شتافتند. و زمان این واقعه ماه رجب سال ٤٩٠ هجری قمری بود.

اروپائیان در فتح نامه‌های خود این روز را ظفر مدنیت و شکست توحش می‌دانند چنانکه در قرون اخیر هر جنایت و ستمی که به ملل دنیا وارد می‌سازند به نام مدنیت مرتکب می‌شوند، ولی در واقع باید آن را غلبۀ کفر و شهوت بر ایمان و غیرت نامید. بعد از عقب‌نشینی نیروهای سلطانی مهاجمین صلیبی اروپا، شهر را در محاصرۀ سخت گرفتند و به وسیلۀ استادان رومی منجنیق‌ها ساختند تا با داخل شهر بجنگند. عاقبت یکی از ماشینهای رومی که به قسمتی از بدنۀ شهر به شدت می‌کوفت، آن را ناگهان فرو ریخت. اروپائیان از آن روزنه به جانب شهر هجوم بردند و عاقت خود را بر فراز برج رسانیدند. اما مدافعین شهر با ماشین‌های خود دائم تیرهای زهرآلود و شیشه‌های نفت آتش زده بر سر مهاجمین می‌ریختند و علاوه چنگکهای تیزی بر سر کمند بکار برده و با مهارت رو به دشمنی که در جای بلند قرار داشت می‌افکندند و طرف را صید می‌کردند و از فراز برج به زیر آورده طعمۀ شمشیر می‌ساختند.

از جمله مدافعین مردی بود از قوم چرکس به نام احمد سنبه که تیرانداز ماهری بود و تیر او خطا نمی‌رفت، از این جهت هر جا که او حاضر می‌شد هر یک از سپاهیان صلیبی خود را پشت سنگری و یا پناهگاهی پنهان می‌کرد و او از صبح تا ظهر شش ترکش تیر می‌افکند و با هر تیر یک نفر را از زندگی محروم می‌ساخت.

عاقبت گودافر تیری به جانب احمد افکند که به سینهٔ او خورد و کار او را تمام کرد. حالت محاصره در شهر قونیه دوام یافت و شجاعت محصورین و پافشاری آنان بر مقاومت تخفیف نمی‌یافت.

خواب غفلت مسلمین و هجوم و اتحاد کفار

اهل شهر قونیه با کمال شجاعت به مبارزه ادامه دادند و احتمال می‌دادند از ممالک اطراف مسلمین کمکی برسد. ولی برعکس خلیفه در بغداد مشغول عیش و نوش بود!! و زمامداران بلاد هر یک با دیگری مخالفت می‌کرد و هیچ یک حاضر نبودند تابع دیگری شود. در این حال مسلمین قونیه دیدند سطح دریاچهٔ مجاور شهر از کشتی‌های امپراتور روم که برای سپاه صلیبی آذوقه و مهمات آورده‌اند پوشیده شده. این واقعه روحیهٔ مسلمین را تضعیف و مسیحیان را دل‌شاد گردانید. هنگامی که ضعف و بی‌یاوری شهر تدریجا عیان می‌گشت حاکم آنجا متوجه شد که اگر قونیه تسخیر گردد همسر سلطان با فرزندانش به اسارت خواهند افتاد. از این رو کوشید قبل از سقوط شهر آن‌ها را بگریزاند و عرابه‌ای که سرپوشیده بود در کنار دریاچه فراهم آورده دو پسر سلطان را با مادرشان از راه آب به آن عرابه رسانید و روانه ساخت. اگرچه این فکر هم غلط است زیرا در اسلام فرقی بین سلطان و رعیت نیست و همه در برابر سختی و آسانی برابرند، علی أی حال، اهل صلیب از فرار آنان آگاه شده و آن‌ها را تعقیب و هر سه را اسیر کردند. این واقعه نیز باعث ضعف مدافعین و تزلزل آن‌ها گردید.

ممالک اسلامی مختل و بی‌سرپرست است

در این ایام که اهل صلیب هجوم آورده‌اند، اوضاع مرکزی چنان مختل است که سلطان برکیارق در پاسخ نمایندگان مسلمین شام که برای استمداد و چاره‌جویی در کرمانشاه به حضورش رسیده‌اند گفت: برادرم محمد کوس سلطنت می‌کوبد و من از او بیمناکم نه از مشتی فرنگی؟!! خلفای بغداد که از پادشاهان ایرانی بیم داشتند از هجوم اروپا به جانب بیت‌المقدس و شام چندان غمگین نبودند زیرا آن ولایات در تصرف خلفای فاطمی مصر بود واز نظر قاصر خلیفهٔ عباسی چنین می‌نمود که دشمنی از دور آمده و به جان دشمن دیگر افتاده!!

عجیب است که خلفای عباسی با آن ضعف که داشتند شب و روز به فکر آن بودند که نامشان در منابر مصر به گوش برسد و نامی بجز از فاطمین نباشد. دولت سلجوقی روم هم که دم از استقلال می‌زد اینک در برابر هجوم اروپا واقع شده و تنها مانده و می‌بایست به اتکای طوائف ترکمان که به تازگی در روم سکنا کرده بودند با دشمن مهاجم بجنگد.

الحق سجلوقیان روم نهایت شهامت و مردانگی را ظاهر ساختند زیرا اگر پافشاری آنان نبود که دو قرن مقاومت کردند تمام ممالک اسلامی مورد قتل و غارت صلیبیون قرار می‌گرفت.

تسلیم شهر قونیه

هنگامی که فرزندان سلطان قلیچ ارسلان وسط دنیا اسیر شدند سلطان به امپراتور روم پیغام داد که تو باید از شهر من و فرزندانم در برابر صلیبیون محافظت کنی، زیرا روزی این اروپائیان به وطن خود برمی‌گردند و در آن زمان اهالی رُم و شخص تو در معرض خطر و انتقام شدید مسلمین واقع خواهید شد و تو بهتر می‌دانی که نیروهای عظیمی در

داخل ممالک اسلامی خفته‌اند و چیزی نخواهد گذشت که دریای مواج مجاهدین اسلام کوه و صحرای این مرز و بومرا فرا خواهد گرفت.

امپراطور که از اهل صلیب بیمناک بود با پیام سلطان دلگرمی یافت و یکی از رجال دانای خود را از راه دریاچه به قونیه فرستاد و او شبانه خود را به دیوار شهر رسانید و خود را معرفی کرد. مسلمین او را با نردبان بالا کشیدند و حاکم شهر در حضور بزرگان ثابت کرد که نفع ما آن است که تسلیم امپراطور رُم شویم تا جان و مال ما محفوظ بماند، ایشان آن پیشنهاد را قبول کردند.

از طرفی اهل صلیب با ماشین‌های کله‌قوچی و سنگ‌انداز و آتش‌انداز که از شهر رُم برای ایشان رسیده بود شبانه تصمیم گرفتند که فردا از هر جانب هجوم برده شهر را تسخیر کنند. اما وقتی صبح شد چشم گشودند دیدند بیرق امپراطور بر فراز دروازده به اهتزاز آمده و سپاهیان رُم که در اردوی صلیبی بودند جزو مدافعین شهر شده‌اند، سرداران صلیبی از آن حیله و مکر امپراطور لب به دندان گزیدند و رنجیدند اما ظاهرا نتوانستند چیزی بگویند و بر حسب تقاضای امپراطور فرزندان سلطان را نیز به فرستادگان قسطنطنیه تسلیم نمودند و بعد از پنجاه روز که نتیجه‌ای نداشت، از محاصرۀ شهر دست کشیدند و اردوی بزرگ خود را دو قسمت کرده و به شامات روی آوردند.

حرکت سپاه صلیبی به جانب شامات

نخستین بخش از سپاه صلیبی به فرماندهی بوهیموند ایتالیایی به رود گورگون رسیدند و تازه چادرهای خود را افراشته بودند که ناگهان از یک جانب دشت گرد برخاست و درفشها و علامات سپاه اسلام ظاهر گردید. صلیبیون با شتاب زنان و اطفال خود را به میان اردو برده دستجات پیاده را اطراف آن‌ها گماشته و سواران خود را به سه قسمت کرده قسمتی تحت امر بوهیموند، قسمت دوم به فرماندهی و قسمت سومی به سرکردگی تنگرید آمادۀ دفاع شدند.

مسلمین صفوف خود را منظم ساخته حمله بردند. سپاه صلیبی مقاومت کرده و حمله را رد کرده و با شدت هجوم آورده به طوری که مسلمین عقب کشیدند و ساعتی ناپدید گشتند، گویی از پیکار چشم پوشیدند، اما ناگهان از جانب دیگر نمودار شده بارانی از تیر بر سر مهاجمین باریدند که بسیاری از اروپائیان زخمی گردیده دست و پای خود را گم کردند. چون مسلمین از ضعف ایشان مطمئن گشتند بار دیگر حمله کردند و فرنگیان را پراکنده ساخته و به قلب اردو رسیده نظم پیادگان را با نیزه و شمشیر و تاخت و تاز مخصوص خود بر هم زدند و جمیع زنان اروپایی را اسیر خود ساختند. در این موقع بسیاری از سرداران و اشراف اروپایی پیش تاخته جنگیدند و کشته شدند. بوهیموند چون اسارت زنان را دید تدبیری اندیشید و رو به مرکزی که قلیچ ارسلان ایستاده بود همراه جمعی از دلاوران حمله برد شاید شاه را به قتل آورد، چون سلطان نیت وی را دانست فریاد کشید حرف از آن من است و به جانب بوهیموند تاخته وی را از میدان بدر کرد و تعدادی از همراهان دلیرش را به دست خویش از پا درآورد.

از طرفی یک سردار اروپایی همراه گروهی از پراکندگان به سوی مرکزی که زنها اسیر بودند حمله برد و موفق شد زنان را پس بگیرد. در این جنگ دستجات مختلف درهم افتاده از یکدیگر بی‌خبر بودند. اما عاقبت صلیبی‌ها شکست خورده از هم متفرق و متلاشی شدند. و هنگامی که بقیه السیف اروپائیان به فنای خود یقین داشتند ناگهان از کنار دشت گرد بزرگی برخاست و قسمت دوم سپاه صلیبی یعنی لشکریان گودافر به کمک باقی ماندگان رسید و با شدت هر چه تمامتر به مسلمین حمله بردند و بار دیگر هر یک از نیروهای اسلام خود را در مقابل دو یا سه حریف دیده و طاقت نیاورده و گریختند و اردوگاه ایشان با غنائم فراوان به چنگ صلیبیون افتاد.

بعد از این جنگ صلیبی‌ها همگی یک سپاه تشکیل داده و به جانب شامات به راه افتادند، اما سلطان قلیچ ارسلان پیشاپیش ایشان می‌رفت و دهات و آبادی‌ها را به دست اهالی ویران کرده آذوقه و خوار و بار را پنهان و مسلمین را به نقاط دور دست کوچ

می‌داد. این تدبیر سلطان کار را بر متجاوزین دشوار گردانید و چند روزی نگذشت که آذوقه نایاب شد.

خلاصه آنکه اروپائیان با دادن تلفات فراوان خود را به ارمنستان رسانیدند. در این سفر گودافر گرفتار پلنگی شد و به شدت مجروح گردید.

فساد اخلاق مسیحیان

چون اردوی صلیبی رو به جانب ارمنستان می‌رفت، دو نفر از سرداران به قصد تعقیب دستجاتی از مسلمین از اردو جدا شدند و سیرکنان به شهر طرطوس رسیدند. این دو نفر یکی تنگرید و دیگری بودوین برادر گودافر بود. تنگرید زودتر از بودوین به شهر رسید و اهالی که اکثر مسیحی بودند از قدوم مسیحیان شاد و تنگرید را به شهر واردکردند و بیرق او را بر فراز دروازده افراشتند. به دنبال وی بودوین رسید، چون پرچم تنگرید را بالای دروازده دید سخت خشمگین شد و فرمان داد پرچم وی را کنده و بیرق مخصوص خود را به جای آن افراشت. و این رفتار که نمونه‌ای از حسد و طمع و فساد اخلاق اروپائیان بود باعث نقار طرفین شد و نزدیک بود به جان یکدیگر بیفتند. اما کشیشان میانجی شدند و قرار شد اهالی شهر به میل خود یکی از دو را به حکومت انتخاب کنند. بالأخره آن‌ها تنگرید را انتخاب کردند، ولی بودوین رضایت نداد و مردم طرطوس را تهدید کرد و آن‌ها از بیم جان دروازده را گشوده و بودوین را به درون آوردند و مابین فرانسویان بودوین با ایتالیائی‌های تنگرید آتش فتنه نزدیک به اشتغال بود که تنگرید نیروهای خود را برداشته از طرطوس بیرون رفت و خود را به شهر دیگر رسانید. از طرفی بوهیموند سردار کل یک گروه سیصد نفری از ایتالیائی‌ها را برای کمک به تنگرید به دنبال او فرستاده بود، زیرا وی گروه مهمی همراه نداشت و این سیصد نفر وقتی به شهر طرطوس رسیدند که تنگرید رفته بود، چون شب بود و دیر وقت، برای بودوین پیغام فرستادند که اجازه دهد آن‌ها شب در شهر بخوابند و صبح به دنبال تنگرید بروند، زیرا در آن محل بیرون شهر ماندن خطرناک بود. بودوین نپذیرفت! آن‌ها ناچار شب بیرون دروازده خفتند

و از آنجا که مسلمین با دقت مواظب حرکات سپاهیان فرنگ بودند نیمه شب گروهی بر سر آن‌ها ریخته و هر سیصد نفر را به قتل رساندند. این واقعه موجب خجلت بودوین شد و برای رفع بدنامی به دنبال تنگرید شتافت و چون به او رسید ایتالیایی‌ها به فرانسویان بد گفتند و کار به ستیزه رسید و بعد از ساعتی جنگ و خونریزی مجددا با وساطت کشیشان ارمنی صلح برقرار گردید. از آنچه ذکر شد می‌توان میزان مدنیت و عدم توحش صلیبیون را دریافت. باری بودوین دیگر نزد اردوی صلیبی نماند و باهزار نفر به بلاد ارمنی‌نشین کنارۀ فرات رفت و مردمان شهر الرها از وی استقبال کردند و حاکم سالخوردۀ آنجا که از اشراف قدیمی روم بود، بودوین را به عنوان فرزند خواندۀ خود پذیرفت و جانشین خود گردانید. ولی بودوین که بسیار حرص ریاست داشت در ازای چنین اکرامی آن بینوا را از بالای ساختمان پرتاب کرده و کشت و خود به جایش نشست!!

اردوی صلیبی و شهر انطاکیه

اردوی بزرگ صلیبی زا شهرهای هراکلیا و قیساریه و مرعش گذشت و اهالی این شهرها که غالبا عیسوی بودند بی‌مقاومت شهرهای خود را تسلیم کردند تا عاقبت سال ٤٩١ سپاه صلیبی به شهر انطاکیه رسید، که حاکم آن فرزند کوچک ملکشاه سلجوقی به نام باغیسیان بود و شهر انطاکیه در پناه رود عاصی واقع است که برای ورود به شهر باید از یگانه پلی که روی رود ساخته شده عبور نمود. نیمی از اهل شهر مسلمان و نیمی عیسوی بودند، چون خبر وصول اردو رسید، حاکم شهر با مردم مسلمان خندقی کندند و عیسویان شهر به اردوی صلیبی پیوستند.

صلیبی‌ها بعد از سه روز زد و خورد برجهای کنار رود را تسخیر کردند، و در اطراف شهر گشت می‌زدند و برای هجوم به شهر آماده می‌شدند و از شهرهای متصرفی خود استادان منجنیق‌ساز و سازندگان ادوات جنگی طلب می‌کردند و در عین حال در روستاهای اطراف قتل و غارت می‌کردند. اما از مسلمین درون شهر جنبشی مشهود نبود

و این موجب گستاخی و جرئت فرنگیان گشت و بنای رقص و عیش و نوش و کارهای خلاف عفت گذاشتند و کار به جایی رسید که به دستجات متعدد تقسیم شده و در جستجوی شراب به روستاهای اطراف خصوصا آبادیهای مسیحی‌نشین شتافته و با زنان مسیحی و اسیران غیر مسیحی مشغول بی‌شرمی و وقاحت شدند. اما مسلمین داخل شهر که انتظار چنین فرصتی را داشتند، ناگهان با شمشیرهای کشیده از دروازه‌ها بیرون تاخته به جان صلیبی‌ها افتادند و در مدت دو سه ساعت تلفات سنگینی به ایشان وارد کرده و هنگام عصر به شهر برگشتند. بعد از این جنگ چند پیکار دیگر هم وقوع یافت که در تمام آن‌ها شکست با اروپائیان بود. از سوی دیگر آذوقه و خواربار صلیبی‌ها به تدریج رو به نقصان نهاد، لذا دست و پای خود را جمع کرده مشغول فعالیت و ساختن برجهای چوبی شدند و چون چوب نداشتند به دهات اطراف ریخته به زور خانه‌های روستائیان را خراب می‌کردند و چوبهای سقف آن‌ها را به اردوی خود می‌آوردند!

رفته رفته موسم سرما رسید و امراض گوناگون شیوع یافت به طوری که هر روز صدها تلفات می‌دادند. این قضایا آتش حرارت مجاهدین تن‌پرور صلیبی را کم شعله کرد و تدریجا تک تک و سپس دته دسته اردوی خویش را ترک کرده و راه اروپا را در پیش گرفتند، شگفت آنکه پطروس راهب که سلسله جنبان و محرک جنگهای صلیبی بود پیش از دیگران رو به فرار نهاد. وقتی خبر او را به بزرگان اردو دادند به شدت خشمگین شده و حتی تنگرید شخصاً سوار شده به دنبال وی شتافت و او را جبراً برگردانید وادارش کرد سوگند یاد کند که بعد از آنکه صدها هزار مردم را تحریک کرده و به فریب و کربت و جنگ کشانیده، بیشتر استقامت کند!

خلفای فاطمی مصر چه می‌کردند؟

این همه قتل و غارت در ممالک اسلامی صورت گرفت اما خلفای اسلامی متأسفانه حرکتی نکردند. در أثنای محاصرۀ انطاکیه از جانب خلیفۀ فاطمی مصر عده‌ای نزد صلیبی‌ها آمدند و سلطان مصر پیشنهاد کرده که بهتر است اروپائیان از خونریزی و کشت

نفوس خود و دیگران خودداری کنند و به تعلیمات حضرت عیسی عمل کنند و در صورتی که صلیبی‌ها خواهان صلح شوند خلیفه تعهد می‌نماید کلیساهای عیسویان را در مصر و شمال افریقا و سوریه و عربستان آزاد و در حمایت خلافت قرار دهد و دروازه‌های بیت‌المقدس بر روی اروپائیان باز باشد و تا یک ماه در داخل شهر اروشلیم حق اقامت داشته باشند و از هر گونه عوارض گمرکی معاف باشند.

صلیبی‌ها قصد دینی نداشتند

چون پیغام خلیفهٔ فاطمی به صلیبیان رسید مقاصد حقیقی خود را که کسب مال و تسخیر ممالک و غلبه کردن و فرمانروایی بود ظاهر نمودند و در جواب گفتند: سرزمین‌هایی که با دم تیغ تیر متصرف شده‌ایم جز با دم شمشیر از کف نخواهیم داد.

هنگامی که اروپائیان وارد اراضی سوریه شدند خبر هجوم آن‌ها در بلاد مختلف اسلام پیچید و مسلمین دوردست دانستند که سلطان قلیچ ارسلان فقط برای خود استمداد نمی‌کرده و خطر متوجه تمام مسلمین است. زمانی که سفرای مصر در اردوی صلیبی بودند لشکری از حلب به یاری مسلمین انطاکیه آمد. اما هنوز به آنجا نرسیده بودند که صلیبیون آنان را غافلگیر و مغلوب ساخته و سرهای کشتگان مسلمان را بریده در اردوی خود به سفرای مصر نشان داده و حتی بارهایی از سرهای بریده همره سفراء نزد خلیفه فرستادند!

سقوط انطاکیه به سبب خیانت یک مسیحی

در اثنای محاصرهٔ انطاکیه یکی از افراد مورد اعتماد باغیسیان، حاکم شهر، که فیروز نام داشت و از مدتها قبل لأقل ظاهراً اسلام آورده بود و باغیسیان به شجاعت و اخلاص وی اعتماد کرده و پیوسته با او در کارها مشورت می‌کرد و سه برج مهم از شهر را در فرمان وی گذاشته بود، درصدد خیانت برآمد و چون وضع سلجوقیان را رو به انحطاط دید شبانه با بوهیموند ملاقات کرد و با آنکه دست پرورده و مدیون شاهزاده بود و در ردیف

امرای او قرار گرفته بود به وی خیانت کرد و با بوهیموند برای تسلیم شهر توافق نمود. بوهیموند روز بعد سرداران خود را گرد آورد و راز را با آن‌ها در میان نهاد، بعضی از سردارن قبول نکرده و اعتراض نمودند ولی در این اثنا خبر رسید که کتب بوغا حاکم موصل که از سرداران معروف سلجوقی بود، با سپاه بزرگی به کمک مسلمین می‌آید. این خبر صلیبی‌ها ر به هراس افکنده گفتند بهتر است هر طور شده شهر را تسخیر نموده تا میان چهار دیوار آن بهتر بتوانیم از خود مدافعه کنیم و رأی‌ها در قبول پیشنهاد فیروز و اعطای مال و منصب و حکومت خواستهٔ او متفق شد. آنگاه طبق قرار قبلی یک روز معین اردوی صلیبی طبل مراجعت کوفته و از اطراف انطاکیه به راه افتادند و تظاهر کردند که از ادامهٔ محاصرهٔ انطاکیه منصرف شده و قصد حمله به بیت المقدس دارند. اما شبانه گروه بسیاری از زبده‌سواران به جانب انطاکیه برگشتند و چون مقابل برجهائی رسیدند که در اختیار فیروز ارمنی بود بنا به قرار قبلی سوت زدند. در این هنگام یکی از برادران فیروز که از خیانت برادر مطلع نبود بیدار شده نزدیکی دشمن را احساس کرده فریاد کشید تا نگهبان خفته را بیدار کند اما فیروز آن مرد پاکدل را مهلت نداده و با خنجر شکم او را شکافت و با شتاب نردبانی را که از پوست گاو ساخته شده بود فرو افکنده تا سربازان صلیبی بالا بیایند. دومین کسی که بالا آمد بوهیموند بود، فیروز برای اثبات اخلاص خویش جنازهٔ برادر بی‌گناه خود را به وی نشان داد و تأکیدکرد که سرپرست برج دوم برادر دیگر من است، اول او را بکشید که می‌دانم به آسانی تسلیم نخواهد شد. بدینگونه برج‌ها را تسخیر کردند و نگهبانان خفته را از دم تیغ گذرانیده دروازه‌ها را گشوده و شهر را غافلگیر کردند و با راهنمائی عیسویان تمام مسلمین را از کوچک و بزرگ قتل عام کرده و اموال آنان را غارت کردند. و اما سپاهیان اسلام، قسمتی خود را به قهندز (کهن دژ) که قلعهٔ ارکاست رسانیدند و قسمتی که قصد فرار داشتند به دست صلیبی‌ها کشته شدند.

و اما شهزاده باغیسیان حاکم جوان شهر آن شب تا نزدیک سحر در برج و باره می‌گشت و سحرگاهان چون از بازگشت دشمن مطمئن شد از رفتن به قهندز چشم پوشیده در عمارتی که در شهر داشت استراحت کرد ولی ناگهان به صدایی شیپور خطر از خواب پرید و خبر خیانت فیروز را شنید ناخودآگاه از دروازهٔ دیگر با گروهی از سواران فرار کرد و چون نزدیک چهار فرسنگ دور شد و حالت خواب آلودگی از سرش برفت متوجه عمل خود شد و فریاد کشید وای بر من که ناموس مسلمین را در چنگال دشمن رها کرده و جان خود را به در می‌برم. این بگفت و مدهوش از زین به زمین افتاد. همراهانش او را به جا گذاشته و فرار کردند و ساعتی بعد یکی از روستائیان ارمنی رسید و او را در حال نزع یافت و سرش را بریده برای صلیبی‌ها به ارمغان برد.

محاصرهٔ انطاکیه نه ماه طول کشید. اروپائیان بعد از تسخیر شهر وقتل عام در صدد برآمدند قهندز را که مرکز استحکامات بود و سپاه اسلام از آن دفاع می‌کردند به دست آورند ولی موفق نشدند و بنا به روایت ابن اثیر بعد از دوازده روز از فتح انطاکیه جشن گرفتند و تمام روز و شب مشغول عیش و طرب بودند و بعدها این جشن را تکرار می‌کردند.

حرکت صلیبیون برای فلسطین و قتل عام در شهر معره

پس از قتل عام انطاکیه صلیبیون بوهیموند را حاکم انطاکیه نمودند و خود به سوی فلسطین رهسپار شدند. نخست به شهر معرّه النعمان رسیدند، مردم شهر متحد شدند و مدتی از شهر دفاع کردند. ولی متأسفانه بعد از مدتی میان مردم اختلاف افتاد و چون شب شد یکی از مدافعین که از هم شهریان خود رنجیده بود قسمتی از برج و بارهٔ شهر را که به وی سپرده شده بود رها کرد و قبیلهٔ او نیز چنین کردند. سایر طوائف که رفتار آن‌ها دیدند نیز بخشهای دیگر شهر را که در اختیار داشتند رها کرده به خانه‌های خود رفتند و چون برجها از مدافع خالی شد، فرنگیان آگاه شده با شتاب از دیوار شهر صعود کرده و دروازه‌ها را گشوده وارد شهر شدند و سه روز در شهر معره به قتل عام پرداختند و

مسلمین سزای نفاق و اختلاف و خودخواهی خود را دیدند و صد هزار تن در آن شهر کشته شدند و صلیبیون بر صغیر و کبیر رحم نکردند و مدت چهل روز ماندند. سپس به شهر عرقه شتافتند و مدت چهار ماه آنجا را محاصره کردند. اما بر اثر مقاومت مسلمین آنجا کاری از پیش نبردند. در این اثناء حکمران قلعهٔ شیزر که نامش منقذ بن مقلد بود به کمک اهالی شتافت و با پرداخت مبلغی پول با صلیبی‌ها صلح کرد و آن‌ها عرقه را ترک کرده و عازم حمص شدند، حکمران حمص جناح الدوله چون سستی و نفاق مسلمین را می‌دانست، با فرنگیان صلح کرده و مبالغی پرداخت.

سپاهیان از آنجا رو به جانب بیت‌المقدس یعنی اروشلیم شتافتند و بیت‌المقدس به دست افتخارالدوله حکمران خلیفهٔ فاطمی مصر بود، فرنگیان چون در راه به شهر عکا رسیدند حکمران عکا به استقبال ایشان آمد و گفت: ما تابع افتخار الدوله‌ایم و همین که شما شهر بیت‌المقدس را تسخیر کنید ما نیز بی‌دردسر تسلیم شما خواهیم بود.

سرداران صلیبی از عکا گذشته و در سرزمین‌های شمالی شامات می‌گشتند و اهالی شهرها برای دفع شر آن‌ها هر کدام جداگانه با پرداخت مبالغ بسیاری طلا ولایت خود را از قتل و غارت عمومی حفظ می‌کردند. در سرزمین لبنان مردم شهر ارکاس از فرنگیان استقبال نکردند، نیروهای صلیبی به چند قسمت تقسیم شده و یک قسمت تحت أمر رایموند و تنگرید آن شهر را محاصره کردند و قسمت سوم به شهر جبله تاختند و قسمت چهارم به شهر طرطوس رسیدند و در هر شهری یا قتل عام می‌کردند یا مبالغی گرفته و می‌گذشتند و این چهار قسمت به تدریج پیرامون بیت‌المقدس گرد آمدند و از آنجا که مقصد اصلی و بهانهٔ اساسی جنگها تسخیر بیت‌المقدس بود، هنگام محاصره تمامی افراد فرنگی از بزرگ و کوچک مشارکت جستند تا از ثواب جهاد به خیال خود سهمی برده باند و آنجا را محاصره کردند و مدتی به زد و خورد و آتش زدن و غارت اطراف بیت‌المقدس مشغول بودند و برای کمی آب و خواروبار درفشار بودند که به آنان بشارت رسید دسته‌هایی از کشتی‌های اروپا حامل انواع لوازم و آذوقه اینک به ساحل

رسیده است. فرنگیان با دلشادی فراوان به کنار دریا رفتند و محصولات کشتی‌ها را که به خشکی بود تحویل گرفتند ولی خود کشتی‌ها را ناوهای جنگی مصر دنباله کرده و همگی را مغلوب و نابود ساختند.

بالأخره اروپائیان چون فراوان از جنگل بریده و با آن چوبها سه برج بلند متحرک ساختند که بر داخل شهر تسلط و اشراف داشت. همچنین منجنیق‌های سنگ‌انداز و کله‌قوچی ساختند و دربارهٔ شهر می‌کوفتند و بر فرق مدافعین و اهالی بی سلاح شهر سنگ و آتش و تیر زهرآلوده می‌باریدند.

اما نیروهای اسلام در برابر آن‌ها مقاومت و از شهر دفاع می‌کردند و بالأخره از برج گودافر آتش فراوانی بر سر مسلمین ریخته تا آنکه یکی از ادوات جنگی شهر آتش گرفت و شعلهٔ آن به ساختمانهای دیگر سرایت کرد و فرو ریختن آتش و شدت دود، سپاه مدافع را ناچار به ترک باره گردانید و گودافر و تنی چند از یارانش با برج متحرک بر فراز باره آمد و توانستند دروازه‌های شهر را بگشایند. بدین ترتیب صلیبیون واردشهر بیت‌المقدس شدند و بر مرد و زن و کودک شیرخوار و زاهد گوشه‌نشین رحم نکرده و همه را از دم تیغ گذراندند!!

قتل عام مردم بی‌سلاح

این قتل عام وحشیانه یک هفته ادامه داشت و فقط در مسجد اقصی هفتاد هزار نفر را به قتل آوردند که تمامی آن‌ها از زاهدان و گوش‌نشینان بودند و هر یک از گوشه‌ای از نقاط عالم به آنجا مهاجرت کرده بودند. گرچه این رفتار دور از انسانیت یعنی کشتار مردم بی‌سلاح که در آن عصر از اروپائیان سر زده مایهٔ تعجب است، اما در این عصر نیز که بسیار لاف مدنیت می‌زنند، ما وحشی‌گریهای فراوان از ایشان دیده‌ایم.

قتل عام مردم بی‌سلاح

این علم شنیع در تاریخ صلیبیان بسیار تکرار شده و حتی در سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳

میلادی دولت ایتالیا از گرفتاریهای عثمانی که دچار انقلاب مشروطیت بود، سوءاستفاده کرد و ناگهان به سرزمین لیبی که جزء متصرفات عثمانی بود، حمله کرد و آنجا را به اشغال خود درآورد. و ملل منطقهٔ بالکان از قبیل بلغار و غیره بر اثر تحریکات دول اروپایی بر ضد حکومت عثمانی طغیان نمودند. عملیات فجیع سربازان ایتالیا در لیبی و رفتار وحشیانهٔ شورشیان بالکان با مسلمین و زنان و اطفال خردسالشان به حدی قساوت آمیز بوده که بسیاری از جرائد و نویسندگان بی‌غرض اروپا به این اعمال زشت اعتراض نمودند. اما از طرف دولتهای بزرگ کمترین اقدامی برای منع وحشیگری‌ها به عمل نیامد.

و همچنین دولت فرانسه مدتی است در الجزائر بر صغیر و کبیر و زن و فرزند مردم مسلمان رحم نمی‌کند و اکنون سالهاست که الجزائر به اعمال وحشیانهٔ دولت فرانسه مبتلاست. و همچنین یهودیان فلسطین به تحریک دول مسیحی از قتل و غارت و اعمال وحشیانه با مسلمین کاری کرده‌اند که قلم از وصف آن عاجز است.

از مطلب خود دور نرویم و ببینیم که صلیبیون پس از قتل عام مردم بیت‌المقدس چه کردند.

بعد از قتل عام بیت‌المقدس چه شد؟

بعد از سقوط بیت‌المقدس صلیبیون دریافتند که یهودیان عموما به معابد خود پناه برده‌اند و گروه بزرگی نیز از مسلمین در محراب داوود نبی‌؈ متحصن شده‌اند. بنابراین مجلس شورای اروپائیان تشکیل و مقرر گشت تمام آن‌ها قتل عام شوند!

اما مسلمین که در محراب داوود نبی بودند اغلب سلاح داشتند و مانند مسلمین مسجد اقصی بیچاره نبودند. از این رو بعد از سه روز جنگ سخت سرداران صلیبی مصلحت دیدند که به آنان راه دهند. بدین ترتیب مسلمین توانستند با آرایش جنگی و همراه خانوادهٔ خود از محراب داوود خارج شده به جانب عسقلان عزیمت کنند. اما صلیبیون در کمال قساوت یهود را که شامل چندین هزار مرد و زن و کودک بودند در آتش نابود ساختند بدین طریق که معابد آنان را از هر جانب آتش زدند و در مقابل

درهای معابد نیز آتشی عظیم افروختند که از هیچ طرف راه فرار باقی نماند و پس از دو روز که فریاد و فغان اطفال و زنان به گوش می‌رسید بالأخره همگی سوختند و خاکستر شدند.

نمی‌دانم ملتی که خود را متمدن می‌نامد این اعمال را از تمدن می‌داند. علی أی حال از مسجد أقصی اموال عظیمی نصیب جنجگویان صلیبی شد که از آن جمله است بیست قندیل بزرگ از زر خالص و یکصد و پنجاه قندیل سیم خالص و یک تنور نقره و چیزهای دیگر.

پس از فتح بیت‌المقدس راهبان و کشیشان و سایر سرداران هر یک برای فرمانفرمائی خود به جان هم افتادند، عاقبت هیئتی مرکب از چند روحانی و چند سردار انتخاب شدند و گودافر را به پادشاهی انتخاب و طمع کشیشان را قطع کردند.

این اولین هجوم نصاری بود که چهار سال طول کشید و متأسفانه ابدا از خلیفۀ عباسی وسلاطین ایران و سایر سرداران اسلام که در نواحی دور دست بودند تظاهر و جنبشی به ظهر نیامد. بلی از مصر گاهی جسته و گریخته حملاتی بر اروپائیان می‌شد که تفصیل آن در تاریخ ضبط است.

بنابر تحقیق اروپائیان قسمتی از شهرهای آناتولی و قسمت مهمی از ارمنستان به علاوۀ انطاکیه و قسمت اعظم فلسطین و بعضی از بلاد سوریه و مهمترین قسمت جزیره یعنی سرزمین‌های واقع مابین فرات و دجلۀ شمالی را تسخیر کردند. بانی اصلی این وقایع که پطرس کشیش بود همراه بسیاری از صلیبیون به اروپا بازگشت و تا زمان مرگ در دیری کنار رود موزا انزوا اختیار کرد.

هجوم دوم جنجگویان صلیبی

بدین ترتیب پای صلیبیها به مشرق زمین و ممالک اسلامی باز شد و داستان ثروت و نعمت مشرق بر سر زبان اروپائیان افتاد و مردمی که تا آن زمان از شرکت در این خونریزی‌ها خودداری کرده بودند به طمع مال و ملک و فرمانروایی از جای خود جنبیدند و از همه سو پرچمها افراشته گشت و پانصد یا ششصد هزار مرد جنگی فراهم آمد و به کمک امپراطور روم به ممالک اسلامی سرازیر شدند، ولی اکثر آنان به دست کت بوغا و قلیچ ارسلان نابود شدند و فقط ده هزار نفر آنان به انطاکیه رسیدند و در این سال یعنی سال ٤٩٥ هجری که گروهی بزرگ از اهالی جنوای ایتالیا با کشتی‌های بسیار به قصد زیارت اورشلیم آمده بودند. بودوین حکمران بیت‌المقدس از آنان برای جنگ با مسلمین استمداد کرد، آن‌ها رضایت دادند که از مال و نفرات کمک دهند به شرطی که هر شهری را بودوین فتح کند ثلث اموال غارتی را به اهالی جنوا بدهد و نیز در هر شهر یک کوی جدید به نام جنوا آباد کند. گویا اهالی اروپا قتل و غارت را از دستورات دینی مسیح عليه السلام می‌دانند!!

بالأخره بودوین با مساعدت اهالی جنوا به بلاد اسلامی حمله کرد و به کمک اهالی ژن شهر سوز و حیفا و قیساریه را محل تاخت و تاز قرار داد و همه را فتح و قتل عام نمود، خصوصاً در قیساریه مسلمین را کلا قتل عام و به غارت اموال و اسارت اطفال پرداخت و به قصد عسقلان شتافت. اما لشکر خلیفهٔ فاطمی مصر به فرماندهی سعدالدوله با او مصاف دادند و دوازده روز کارزار به طول انجامید تا سرانجام دلاوران اسلام پای مردانگی فشرده دشمن را به سختی شکست دادند. بودوین با بقایای سپاه شکست خورده‌اش به بیت‌المقدس بازگشت.

و در سال ٤٩٥ هجری جماعت بزرگی از اروپا به مشرق سفر کردند از جملهٔ آن‌ها یک لشکر مرکب از صد هزار مرد شمشیر زن به فرماندهی سردار رایموند از راه خشکی آمده و در آناتولی با سپاه قلیچ ارسلان روبرو شده و شکست سنگین خورده و تلفات

زیادی دادند و سلطان قلیچ ارسلان تعدادی اسیر و غنیمت فراوان به دست آورد. سپس سردار رایموند باقی‌ماندگان اروپائی را جمع و به سوی طرابلس روانه شد و آنجا را محاصره کرد و کار بر اهالی دشوار شد. ناگزیر از در مصالحه درآمده مبلغی به فرماندهٔ فرنگی تقدیم کرده و او را از طرابلس دور کردند. رایموند به جانب طرطوس راند و آن ولایت را فتح کرد و مسلمین را قتل عام و اموال ایشان را غارت کرد و از آنجا به وی قلعهٔ طومار تاخت و با شدت حمله برد اما نتوانست کاری صورت دهد، از طومار به حدود ولایت حمص تاخت و قلعظ اکراد را محاصره کرد.

این خبر به جناح الدوله امیر حمص رسید و مشغول تجهیز سپاه شد، لیکن روز جمعه که به قصد نماز جمعه بیرون آمد به دست یکی از فدائیان فرقُهٔ باطنیه به قتل رسید. خبر کشته شدن او به رایموند رسید و اکراد را رها کرد به تسخیر حمص همت گماشت و تمام دهات و آبادی‌های اطراف را قتل عام وغارت کرد و چون نتوانست حمص را فتح کند برای زیارت به بیت‌المقدس شتافت. رایموند در جریان مبارزه با اهالی طرابلس جان خود را از دست داد و در سنهٔ ۵۰۳ هجری قمری فرزند رایموند به نام برتراند نیروی مهمی فراهم آورد و با مساعدت پاپ و اعانت پادشاهان فرانسه و اسپانیا و ایتالیا تعداد بسیاری ناوهای جنگی تجهیز کرد و قبلا به پادشاه بیت‌المقدس و دیگر امیران صلیبی پیغام فرستاد تا از راه خشکی حلقهٔ محاصره را تنگتر سازند و خودش برای گرفتن انتقام پدر کمر بر بست و از راه دریا طرابلس را محاصره کرد. امیر فخرالملک که تابع دربار خلافت مصرف بود سختی اوضاع را به قاهره گزارش داد، ولی متأسفانه کمکی به طرابلس نرسید تا آنکه یازدهم ذیحجهٔ سال ۵۰۳ نیرهای صلیبی شهر طرابلس را تسخیر کردند و مدارس و کتابخانه‌های متعدد و معروف آنجا را که مرکز اجتماع علمای علوم طبیعی و ریاضی بود به باد غارت و یغما دادند و قسمتی از اهالی شهر را که یارای جنگ و مقاومت نداشتند به قتل رسانیدند وقسمت دیگر را با زنان و کودکان یکجا به اسارت و

بردگی درآوردند و خانه‌ها را از اموال خالی ساختند و شهر را تسلیم برتراند فرزند رایموند نمودند.

قتل و غارت مسیحیان نسبت به یکدیگر

در سال ٤٩٧ هجری بوهیموند حکمران مستقل انطاکیه به اروپا سفر کرد و یکسر به جانب ایتالیا رفت و به حضور پاپ رسید و خود را بر پای وی افکند و از او کمک طلبید. پاپ وی را با مهربانی پذیرفته و به او قول هر گونه همراهی داد و برای اثبات وفاداری بیرق پطرس مقدس را به وی داد. اروپائیان با دیدن این پرچم داوطلبانه گرد او جمع شدند. این سردار از ایتالیا به فرانسه رفت و در آنجا با احترام فراوان مورد استقبال قرار گرفت. امپراتور فرانسه دختر خود را برای او عقد کرد و لشکری کامل برای او فراهم آورد. از اسپانیای شمالی نیز نیروهایی نزد وی جمع شدند. بوهیموند از فرانسه به ایتالیا برگشت. در آنجا نیز عده‌ای به سپاه او ملحق شدند. سپس وی سوار کشتی شد و در سرزمینهای روم نیروهای خود را پیاده کرد و شهر دورالسیوس را محاصره کرد و با نیروهای خود عیسویان روم را به خاک و خون افکند و پس از ویرانی و قتل و غارت بسیار که در نهایت بیرحمی و قساوت انجام داد به جانب مقر حکمرانی خود، انطاکیه رفت.

در سال ٤٩٧ نیز گروه عظیمی به قصد زیارت قبر مسیح‌عليه السلام از ملل مختلف اروپا از بندر جنوا با هفتاد کشتی عازم بیت‌المقدس شدند. پادشاه آنجا بودوین از موقعیت استفاده کرد و با زوار قرار گذاشت در جنگ با مسلمین شرکت کنند و در عوض ثلث غنائم به دست آمده از آن زوار باشد. در آن ایام صلیبیون می‌کوشیدند مرزهای آسیائی خود را به مرزهای اروپا متصل سازند و برای حصول مقصود لازم بود قبلا سواحل شرقی مدیترانه را متصرف شوند. از این جهت بودوین همراه زوار ابتدا به بندر عکا هجوم بردند زیرا موقعیت عکا چنان است که می‌توان آن را کلید تسخیر سوریه و فلسطین نامید. بندر عکا جزء متصرفات مصر بود و شخصی به نام زاهرالدوله حکومت آنجا را داشت. اروپائیان از

جانب دریا با هفتاد کشتی راه آمد و رفت کشتی‌های مسلمین را بستند و از جانب خشکی نیز شهر را محاصره کردند اما نیروهای مسلمین با نهایت شهامت همه روزه از شهر بیرون تاخته و ضرب‌های شدید به دشمن وارد می‌آوردند. از این رو محاصرهٔ شهر به طول انجامید و صلیبیون از وضع نامعلوم جنگ خسته شده سخن از عقب‌نشینی و ترک محاصرهٔ شهر به میان آوردند. اما از طرف دیگر در شهر عکا آذوقه نایاب گشت و متأسفانه از مصر هم کمکی نرسید وعاقبت روزی که آخرین موجودیهای خوار و بار از انبارها خارج و تقسیم شد حکمران عکا ناگزیر نمایندگانی نزد بودوین فرستاد تا قرار تسلیم شهر را بگذارد و بزرگان صلیبی و بودوین با نمایندگان زاهرالدوله قرار داد تسلیم عکا را نوشته و امضاءکردند و شخص پادشاه برای رعایت شرائط تسلیم، به انجیل سوگند یاد کرد. مهمترین شرط این بود که اهالی عکا با اموال منقول خود از شهر خارج شوند و پادشاه و سپاهیانش امنیت راه خروج را تأمین کنند تا مسلمین به کلی خارج شوند و از حدود عکا تا مسافتی دور شوند، سپس نیروهای صلیبی وارد عکا شوند. اما روز دیگر همینکه نخستین دستهٔ مسلمین با اموال خود از شهر بیرون آمدند چشم طمع اروپائیان به دارائی و ثروت ایشان خیره گردید و شعلهٔ حرص افروخته گشت، از تمام عهدها و قسم‌ها و شرافت و حسن قول صرفنظر کردند و رو به شهر تاخته و از باز بودن دوازده استفاده کردند وارد حصار شدند و دست به غارت و یغما بردند و چون مسلمین از تسلیم اموال خودداری کردند، کشتار مهیب و وحشیانه‌ای آغاز گشت و منجر به قتل عام مردم شد و زاهرالدوله که از نجات اهالی ناامید شده بود، به همراه جمعی رو به جانب دمشق گریخت. بدین ترتیب مهمترین حصار فلسطین از تصرف مسلمین خارج شد. و در همین سال قلعهٔ افامیه را قتل عام کردند.

در سال ٥٠٤ هجری حکام سوریه صلاح دیدند که عجالتا با اروپائیان قرارداد متارکهٔ جنگ منعقد نمایند و پس از آن، گروهیاز تجار حلب با اعتماد به قرارداد صلح، کالای

فراوانی از مصر در کشتی‌ها بار کرده به جانب شام لنگر کشیدند، اما ناوهای جنگی صلیبی در وسط دریا کشتی‌ها را احاطه کرده و اموال را ضبط و افراد را اسیر گرفتند.

قتل عام در صیدا و قلعۀ اثارب

در سال ۵۰۲ ده هزار نروژی به قصد غارت غنائم مسلمین از دورترین نقاط به راه افتاده پس از سه سال دریانوردی و تحمل دشواریها در سال ٥٠٤ هجری وارد بندر یافا شده و مورد استقبال گرم سلطان بودوین قرار گرفتند و وارد بیت‌المقدس شدند و بدین ترتیب سپاه بودوین تقویت شد و با عزمی راسخ به شهر صیدا که از ولایت زیبا و ثروتمند شامات بود روی آوردند و با آنکه مسلمین آنجا دلیرانه مقاومت کردند، چون از هیچ طرف کمک کافی نرسید اروپائیان شهر را تسخیر و اکثر اهالی را به قتل آورده و باقی را به اسیری گرفته و اموال ایشان را غارت کردند. درهمین سالها قلعۀ اثارب را که در سه فرسنگی حلب و دارای استحکامات و موقعیت مهمی بود نیز محاصره کردند و تنگرید حکمران انطاکیه با لشکری زبده آنجا را تسخیر و مردمش را قتل عام نمود. تنگرید فرمان داده بود کوی ارامنه که به تسخیر قلعه کمک کرده بودند در امان باشد، اما تنی چند از طمعکاران و افسران فرنگ در اثنای قتل و غارت خطاب به سربازان خود گفتند: مردمی که به همشهریان خود خیانت ورزیدند نسبت به ما چگونه وفا خواهند کرد، بهتر است که شما جنجگویان از غنیمت این محله نیز بی‌نصیب نباشید، بدین طریق خانه‌های ارامنه را به باد غارت دادند.

قتل عام در فرما و بزاعه و نقض عهد امپراطور روم

در این سالها حکمران بیت‌المقدس بودوین با تمام نیروهای صلیبی به عزم تسخیر مصر روانه گشت و در شهر فرما که اوائل خاک مصر بود مسلمین را مانند گوسفند سر برید و شهر را آتش زد.

و در سال ۵۳۲ امپراتور روم شهر زیبای بزاغه را که در شش فرسنگی حلب است محاصره کرد، اما چون مدتی گذشت و کمکی برای اهالی نرسید عاقبت اهالی آنجا از امپراتور روم امان طلبیدند و امپراتور عهد کرد در صورت تسلیم شهر جان و مال اهالی از تعرض مصون بماند، ولیکن به محض تسلیم شهر عهد خود را شکسته اموال را ضبط و مردم را به اسارت درآورد و از مردم بزاغه پنج هزار و هشتصد نفر را که مقاومت ورزیدند کشت. رفتار امپراتور در بزاغه به قدری وحشیانه بود که مورخان منصف اروپا از آن با نفرت یاد می‌کنند. از جمله امپراطور شنید که جمعی از زنان و اطفال از بیم لشکر روم در غاری پنهان شده‌اند، امپراطور خونخوار فرمان داد دردهانهٔ غار آتش افروختند تا مخفی‌شدگان از دود و گرما و تشنگی جان سپردند.

البته باید توجه داشت که صلیبیون غالبا با مردمان بی‌سلاح چنین رفتار می‌کردند، اما در مقابل مردان جنگجوی مسلمان ولو اینکه نصف یا ثلث ایشان باشند، شکست خورده و می‌گریختند. در تواریخ جنگهای صلیبی این مطلب مسلم و مکرر شده است چنانکه در زمان عمادالدین و فرندش نورالدین اتابک زنگی و صلاح‌الدین ایوبی از سال ۵۰۰ به بعد صلیبیون شکست‌های پی در پی خوردند و تا چند قرن از کشورگشایی ناامید شدند.

و در سال ۵٦۳ حکمران صلیبی بیت‌المقدس مصر را مورد تاخت و تاز قرار داد در حالی که چند سالی بود وزیر خلیفهٔ مصر موسوم به شاوور به حکمران صلیبی رشوه‌های بسیار می‌پرداخت، ولی طمع حاکم بیت‌المقدس بیش از این‌ها بود. خلاصه آنکه طمع تسخیر مصر بر او غالب شد و چند تن از اشراف مصر که مخالف شاوور بودند، خیانت ورزیده و به صلیبیون پیوستند. فرماندهٔ صلیبی به شهر بلبیس رسید و به حاکم آنجا پیغام داد ما را در کجا منزل می‌دهید، حاکم غیرتمند پاسخ داد جای شما در نوک نیزه‌های ما است، آیا تصور کرده‌اید که شهر بلبیس یک لقمه پنیر است، شاه صلیبی پاسخ داد آری بلبیس لقمه پنیر است وقاهره کره! و فرمان حمله داد. نیروهای مدافع بلبیس با عدد اندک و برج و باروی بسیار ضعیف سه شبانه روز مقاومت نمودند، ولی عاقبت فراوانی دشمن

بر شجاعت دلاوران فائق آمد و شهر به تصرف صلیبیون درآمد و فرمان قتل عام صادر شد حتی زنان و کودکان را کشتند و خانه‌ها را خراب کردند و عده‌ای را اسیر کردند که سالیان دراز در اسارت بود تا آنکه سلطان صلاح‌الدین ایوبی آن‌ها را خریداری کرد و یا اسباب آزادی آنان را فراهم ساخت.

لازم به ذکر است که سلاطین مغول هم با دربار پاپ سر و سری داشتند. از جمله سلاطین مغول آباقاجان پسر هلاکوخان است که با دول اروپا روابط سیاسی داشت و از آن جمله ارغون خان فرزند آباقاجان است که عموی خود تکودار را که اسلام آورده و خود را احمد می‌نامید کشت. زیرا اسلام او برخلاف رأی مجلس بزرگان مغول بود. تکودار که به سلطنت رسید چون مسلمان شده بود و با دربار مصر رابطه داشت، مقتول شد و سعدالدوله وزیر ارغون خان با مسلمین بنای بدرفتاری گذاشت و جمع کثیری را به کشتن داد و اموال ایشان را به نفع دولت ضبط نمود.

برای، ماجراهایی که ذکرشد، نمونه‌هایی از رفتار و کردار فرنگیان با مسلمانان بود و إلا جنایات آنان بیش از اینهاست که در یک یا دو کتاب بگنجد. اینک از گذشته چشم می‌پوشیم و به عصر خودمان می‌پردازیم و چند کلمه‌ای هم دراین باره می‌نگاریم. از جمله تحریکات و فتنه‌گریهای اروپائیان ماجرای کلاه نصرانیت یعنی شاپو و قصهٔ پر غصهٔ بی‌حجابی است که این دو ماجرا منجر به قتل عام عده‌ای در خراسان شد. یعنی علاوه بر اینکه به نام اتحاد شکل کلاه نصرانیت یعنی شاپو را تحمیل کردند، در سال ۱۳٤۷ هجری هزاران نفر را در حرم و صحن امام رضا؊ به قتل رسانیدند و هرکه زنده مانده بود زنده به گور کردند و در تمام مملکت ایران علماء و روحانیون مورد اهانت و آزار قرار گرفته و در تمام شهرها و قصبات سرکوچه و بازار پاسبانها گماشته بودند تا هر شخص معمم عبور کند او را به ادارهٔ شهربانی جلب کنند که چرا لباس متحدالشکل به تن ندارند و چه قدر عمامه‌ها را پاره کردند. راستی که مغولان هم چنین نکردند زیرا

مغول برای فتح مملکت مردم را می‌کشتند ولی اینان برای کلاه مردم را کشتند و به زور کلاه نصرانیت را بر سر مردم گذاشتند!

و أما کشف حجاب

چون زنان نصاری بی‌حجابند و در موقع مراودهٔ با ممالک اسلامی مورد تمسخر و بلکه توجه مردم شهوت‌ران واقع می‌شدند. لذا دول نصرانی چنین خواستند که به زور سرنیزه زنان مسلمین را نیز بی‌حجاب کنند. چون در شریان و رگ و ریشهٔ دول اسلامی دست پیدا کردند. ممالک اسلامی را وادار به کشف حجاب کردند. هر جا غیرتی در مردمش بود عملی نشد، از جمله در ایران بسیاری از علما را کشتند و یا تبعید نمودند و بالأخره بعد از قتل‌ها وتهدیدها دولت وقت را وادار کردند که علنا سر کوچه و بازار چادرهای زنان عفیفه را پاره کرده و بلکه با لگد پاسبانان بسیاری از زنان را کشتند و چنان مناظر دلخراشی به وجود آوردند که دل هر مسلمان بلکه هر بشری را به درد آورد. به خدا قسم مغولان چنین رفتاری نکردند.

قضیهٔ چهار

مسئلهٔ مشروط شدن سلطنت و کارهای پنهانی نصاری در این مورد

چنانکه می‌دانیم، اقدامات آیت الله مجاهد میرزای شیرازی – طاب ثراه– موجب شد که مسلمین و سایر سکنهٔ ایران متوجه مظالم استعمارچیان نصاری گردیده و بیدار شوند و عاملین و خادمین آنان را در ایران بشناسند و درصدد مقابله با آنها برآیند.

البته عده‌ای از ایرانیان متوجه بودند ولی در اثر تظاهرات دروغین ناصرالدین شاه قاجار به اسلام، مردم کوچه و بازار و مقدسین به اشتباه افتاده بودند، ولی مخالفت ناصرالدین شاه با نظر مجتهد بزرگوار و عادلی همچون میرزای شیرازی آنها را نیز کاملا

بیدار کرد و همهٔ طبقات ایران برای محدود کردن اختیارات بی‌حد و بی‌حصر شاه هماهنگ شد و کار را به آنجا رسانیدند که قانون اساسی صریحا اعلام کرد سلطنت ایران مشروطه است یعنی مطلقه و خودسرانه نیست و بدینگونه بود که در سال ۱۳۲٤ هجری قمری سلطنت و حکمفرمائی مطلقه مبدل به سلطنت مشروطه شد.

غرض از ذکر مطالب بالا این بود که در این ماجرا نیز چون دول اروپایی دیدند که نمی‌توانند به طور کلی جلو اقدام مردم را بگیرند، با این نظریه اظهار موافقت نموده و برای تخریب آن از داخل، شروع به دسیسه‌چینی کردند. مثلا یکی از دول نصرانی یکی از معاریف را که با آنان مربوط بود وادار کرد که مردم را به تحصن در سفارتخانهٔ آن دولت تشویق و تحریک نماید و همین کار هم شد و موجب گردید که عده‌ای از علمای بزرگ نسبت به مشروطیت بدبین شوند و معلوم است که خود شاه نیز در مشوب کردن اذهان مردم دست داشت. همچنین عده‌ای از مردم سودطلب و بی‌بندوبار که تظاهر به مشروطه‌خواهی می‌نمودند، با کارهای خودسرانهٔ خویش باعث موهون شدن اصل قضیهٔ مشروطه شدند. این است که علمای خیرخواه و فداکاری مانند حاجی شیخ فضل الله نوری که در ابتدا با مشروطیت موافق بودند شروع به مخالفت نمودند. نصاری که میل نداشتند نظم و قانون صحیحی در ایران مستقر شود به انواع و اقسام تخریبات دست زدند و حتی خود دولت انگلیس که به طرفداری از مشروطه‌خواهان تظاهر می‌کرد با دولت نصرانی روسیهٔ تزاری که علنا مخالف مشروطه شدن ایران بود که گاه هم کاری می‌کرد و این مطلب را می‌توان در کتاب‌هایی که تلگراف رسمی دولتین در آن نقل شده است به خوبی مشاهده کرد! شکی نیست که اگر مردم بی‌نظر و شجاعی مانند ستارخان و شیخ محمد خیابانی و امثال آنان نبودند عاملی و خدام نصاری نمی‌گذارند که مشروطیت مستقر گردد. ولی متأسفانه دشمنان نصرانی ما از راه دیگر وارد شدند و با دخالت در انتخابات و تدوین قوانین غیر اسلامی و دخالت در امور کشور باعث شدند که مشروطه مسخ شود و مقصد اصلی مردم از دست برود.

اگر بخواهیم جنایات و رذائل نصاری را شماره کنیم، از حوصلهٔ حساب بیرون است. یکی از جنایات نصاری برده‌گیری ملتها و استعمارگری و خونخواری ایشان است. افراد ظاهربین الغاء قانون بردگی فردی را قدمی به سوی تمدن و نشانهٔ آزادی بشر می‌شمارند و آن را دلیل بارزی بر نفوذ روح عدالت در جوامع کنونی می‌دانند. اما از مطالعات تاریخی عکس این مطلب نمایان است. زیرا اگر بردگی فردی بنا به عللی الغاء شده، استعمار و بردگی ملتها به صورتی موحش‌تر و خطرناکتر جای آن را گرفته. توضیح آنکه توسعهٔ صنایع در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی نحوهٔ زندگی بشر را تغییر داد وکارها از صورت فردی به صورت اجتماعی درآمد و بارها به دوش کارگاههای صنعتی افتاد و استعمار کشورها نیز به مرحلهٔ کمال رسیده بود و با وجود این همه مستعمره چندان نیازی به وجود برده‌های خصوصی نبود. مثلا انگلستان پنجه‌های خونین استعمار خود را در سرزمین زرخیز هندوستان و بخشهایی از افریقا و آسیا فرو برده بود و هم‌چنین سایر دول نصاری در جاهای دیگر جهان. مثلا به جای آنکه سیاهان افریقا را به عنوان برده به اروپا ببرند، در همان افریقا به کاروا داشته و حاصل دسترنج آن‌ها را با وسائل سریع السیر به اروپا می‌بردند. بنابراین، اسم بردگی تغییر یافت، اما به صورت وسیعتر و مشکلتری درآمد (استعمار یعنی تصرف عدوانی ممالک ضعیف توسط دول نیرومند وغصب اموال و پایمال کردن حقوق و فعال مایشاء بودن کشور استعمارگر). نصاری با مستعمرات خود در نهایت وحشیگری رفتار می‌کردند. نمونهٔ مختصری از طرز عمل آن‌ها را از زبان خود غربیان بشنوید:

دکتر گوستاولوبون می‌نویسد: راست است که لندن آباد و پر ثروت شده، ولی افرادی که این ثروت از آن‌ها به دست آمده نهایت درجه دچار فقر و فاقه شده‌اند. در حدود ۷۰ سال قبل طبق آمار رسمی در ایالت مدرس هند شانزده میلیون گدا وجود داشت، در حالی که اهالی بیچاره باید از عهدهٔ پرداخت هزینهٔ جنگی برآیند که بالغ بر ٤۰۰ میلیون لیره است. همچنین پنجاه میلیون دیگر برای هزینهٔ سایر ادارات دولتی باید بپردازند. تازه بعد

از همهٔ این مخارج باید مبلغ ۵۰۰ میلیون لیرهٔ خالص هم سالیانه به خزانهٔ انگلستان ارسال دارند. در حالی که بدون اغراق تلفات مردم از گرسنگی در زمان حکومت انگلستان بر هند بیش از تلفات یک جنگ خونین بوده است.

گراندیدیه می‌گوید: کشاورزان هند یک ششم محصولات زمین را به عنوان مالیات به سلاطین بومی خود می‌دادند ولی در دورهٔ انگلستان نصف آن را می‌بایست بپردازند و چنانچه کسی خودداری می‌کرد املاک او ضبط می‌شد.

میندمان که خود انگلیسی است می‌گوید: انگلیسیها از یک طرف اهالی را تحت فشار مالیاتهای سنگینی قرار داده‌اند که از گرسنگی تلف می‌شوند و از طرف دیگر برای زیاد شدن واردات خود کارخانه‌های آن‌ها را ورشکست کرده‌اند که تمام آن‌ها تعطیل شده است.

قضیهٔ پنجم
تفرقه انداختن بین دول اسلامی

اگر کسی تاریخ صفویه را بخواند درمی‌یابد که چگونه نصرانیت آتش‌افروز تفرقه و جنگ بین دولت ایران و عثمانی بوده است.

نصرانیت دین اجباری است

در کتاب سرمایهٔ سعادت ص ۳۷ آمده است که در اغلب اماکن شهر بیروت معلم پروتستانی که ساعت اول وارد کلاس می‌شود نخست به هر یک از اطفال کیف أصبحتم می‌گوید باید آن طفل بگوید بحمدالله أصبحت علی دین المسیح، و چنانچه غیر از این گفتار پاسخ دهد با فحاشی و دشنام دوباره او را به گفتن همان جمله مجبور و یا از مدرسه اخراج می‌کنند.

نصاری افکار باطله را بین مسلمین رواج می‌دهند

منحرف کردن مردم از راه عقل و خرد، یک جنایت بسیار بزرگ و دور از انصاف است، بلکه با تمام ادیان الهی مخالف و از هر ستمی بدتر است. ما مقداری از این جنایت را ذکر می‌کنیم، اگر کسی منشأ افکار باطله را بررسی کند می‌بیند اکثر آن‌ها توسط دول نصرانی انجام گرفته است، ما بعضی را ذکر می‌کنیم:

اول، وحدت وجود که خالق را با خلق یکی می‌دانند و خدا و عیسی مسیح و روح‌القدس را با اینکه سه تا است یکی می‌شمارند!!

دوم، حلول که خدا حلول کرده در عیسی که همین افکا زشت را جاسوسان مسیحی میان مسلمین وارد کرده‌اند.

سوم، درویشی و صوفیگری است که جاسوسان نصاری وارد مسلمین کرده‌اند. ما بعضی ار مدارک خود را ذکر می‌کنیم تا جای شبهه نماند:

نفحات الأنس جامی (چاپ سنۀ ١٣٣٦) در صفحۀ ١٢ نقل کرده که در زمان جاهلیت لباس پشمی لباس رهبانان نصاری بوده. و در صفحۀ ١٣ از جاحظ نقل کرده که نصاری هنگام عبادت لباس پشمی می‌پوشیدند و از مستشرقین نقل شده که لباس پشم در اصل شعار نصرانی است و نیکلسون گفته که نذر سکوت و حلقۀ ذکر در میان نصاری رواج داشته. ملاحظه می‌فرمایید که تمام این‌ها به نام درویشی و صوفیگری وارد افکار مسلمین شده و اسلام را آلوده ساخته.

در ص ٣١ نفحات آمده است که اول خانقاهی که برای صوفیان بنا شد، ترسایی برای صوفیان در رملۀ شام بنا کرد. جای سؤال است که فرد نصرانی جز ایجاد تفرقه بین مسلمین چه منظوری می‌توانسته داشته باشد.

در مقدمۀ نفحات، ص ١٩، می‌خوانیم: ریاضت و پشمینه‌پوشی مربوط به طریقۀ رهبانیت نصاری است. و در ص ٢٢ می‌نویسد: پس از تماس مسلمین با سیاحان و رهبانان مسیحی طریقۀ رهبانیت و دیرنشینان نسطوری از قبیل گوشه‌گیری و ترک تعلقات

دنیوی و ترک نکاح و سیاحت، با اسلام آمیخته گردید و صورت خاصی به خود گرفت (البته به نام تصوف).

تمام نویسندگان تاریخ تصوف اتفاق دارند که بنیانگذاران تصوف یا نصرانی بوده‌اند یا با نصاری سر و سری داشته‌اند اشخاص معروفی از صوفیان بودند که به اتفاق مورخین نصرانی بودند و وارد مسلمین شدند و به نام تصوف اسلام را واژگون کردند و رقص و سرود را که از اعمال دینی یهود و نصاری است در عبادات خود وارد ساختند.

صلیبی‌ها مدتها است که به دست نوکران خود در ترویج صوفیگری کوشیده‌اند و آنرا آبیاری کرده‌اند و مقصودشان تفرقه‌اندازی بین مسلمین است و علاوه بر این نظرشان آن است که عرفا و مرشدانی نادان با کراماتی سفیهانه و برخلاف عقل به وجود آورند و آن را نمونه‌ای از خرافات اسلامی قلمداد کنند تا اسلام را مورد تنفر قرار دهند.

تمام زحمات و تزریقات سوء را عهده‌دار شدند تا اینکه ممالک اسلام را تجزیه کنند و بین مسلمین تفرقه اندازد تا بتوانند بر همه ریاست کنند و ممالک اسلامی را مستعمرۀ خود سازند و کشورها را استعمار کنند.

کینه‌توزی نصاری و محکمۀ تفتیش عقائد

محکمۀ تفتیش عقائد در اواخر قرن ۱۲ میلادی به وجود آمد و همچنان که از اسمش پیدا است به منظور تجسس عقائد مردم و کشف افکار ضد مسیحیت تأسیس شد و این محکمه اختیارات عجیبی داشت از جمله نوشته‌اند: در یکی از شهرهای ایتالیا موسوم به ورون به کشیشها اختیار داده شده بود که مردم را به زور به قبول دین مسیح وادار کنند. در سال ۱۲۳۳ میلادی گرگوار نهم محکمه‌ای برای منکوب ساختن عقائد ضد کاتولیک (که شعبه‌ای از نصرانیت است) تشکیل داد. در قرن ۱۳ این سازمان در ایتالیا و اسپانیا توسعه پیدا کرد و تا اوائل قرن ۱۹ میلادی ادامه داشت.

این محاکم وسیله‌ای بود برای کینه‌توزی پاپها و از بین بردن مخالفین. و به اندک چیزی حکم مرگ صادر می‌شد. جنایات و فجایعی که در این مدت از این مبلغین

دروغین مسیح﵇ سر زد بیش از آن است که توصیف شود. تعداد کسانی را که در دوران تفتیش عقائد زنده زنده سوزانیدند و یا در سیاه چالها خفه کردند چند صد هزار نفر تخمین زده‌اند و به قول بعضی از مورخین مقررات این محاکم تا چندین قرن سیلهای خون در اروپا جاری کرد.

مقررات برخلاف انسانیت

برخلاف تمام محاکم انسانی، متهم را مجرم محسوب می‌کردند و بر او لازم بود که بی‌گناهی خود را اثبات کند!! هر گونه شهادت ناروائی بر ضد او پذیرفته می‌شد و به طور کلی شهادت علیه او آسان بود، ولی شهادت له او بسیار مشکل بود و حتی برای شاهد، اسباب زحمت می‌شد. یهودیان و اعراب و خدام حق داشتند علیه کسی شهادت دهند، اما له او نمی‌توانستند و قانون و زبان حال این محاکم این بود: «اگر بی‌گناهی بمیرد بهتر از آن است که گناهکاری بگریزد».

بر اثر جنون قدرت پاپها هر کاری که از آن بدتر نبود به نظر ایشان صحیح و منطقی جلوه می‌کرد و جالب این است که این محکمه‌ها برای آنکه پاپ بدنام نشود حکم اعدام صادر نمی‌کردند زیرا چنین جلوه داده بودند که کلیسا از خونریزی بیزار است، اما فقط حکم به کفر و الحاد می‌کردند و محکوم بیچاره را به مقامات نظامی تحویل می‌دادند و آن‌ها رای جز صادر کردن فرمان مرگ نداشتند زیرا ممکن بود خودشان به دادگاه خوانده شوند و تکفیر و اعدام شوند!!

مخالفت پاپها با دانشمندان

کشیشها نه تنها با مخالفین خود چنین می‌کردند بلکه بسیاری از افراد مسیحی و مخصوصا با دانشمندان علوم طبیعی نیز چنین معامله می‌کردند و به طرز بیرحمانه‌ای معدوم می‌ساختند. این اعمال به اندازه‌ای زننده بود که در بعضی از موارد پیروان متعصب خود پاپ با آن مخالفت داشتند. به عنوان نمونه وقتی مسیحی‌ها بر اسپانیا تسلط یافتند

دربارۀ طرز رفتار با مسلمین دو نظر ابراز شد: نظریۀ اول، پاپها می‌گفتند تمام افراد مسلمان بدون استثناء حتی زنان واطفال باید کشته شوند، نظریۀ دوم که مردم عوام درخواست داشتند این بود که تمام مسلمانان را از مملکت اخراج کنند. پادشاه اسپانیا برای آنکه هر دو نظر عملی شود در سال ۱۶۱۰ میلادی دستور داد همه را از مملکت اخراج کنند، اما سه ربع مسلمین قبل از خروج به قتل رسیدند!!! (مراجعه شود به تاریخ تمدن گوستاولوبون).

متأسفانه هر نظر علمی تازه‌ای که متکی به دلائل منطقی بود نزد پاپها مردود شناخته می‌شد و در نظر عوام به نام مخالفت با اصول آئین مسیح‌ﷺ جلوه می‌دادند. به همین دلیل بسیاری از دانشمندان را به جرم نظر علمی، به حبس محکوم کرده و یا بعضی را زنده زنده آتش می‌زدند. در نتیجۀ این کشت و کشتارها آئین مسیحی دو جنبۀ منفی به خود گرفت: یکی جنبۀ توحش و ضد بشری. دیگر جنبۀ ضد علمی. چون علوم تدریجا سیر تکاملی داشت و پاپ و کلیسا که خود را مقابل علوم و ضد دانش قلمداد کرده بود عقب‌نشینی می‌کردند تا آنکه مذهب جنبۀ ضد علمی به خود گرفت و این وسیله‌ای شد برای تبلیغ بی‌دینی تا آنکه امروز وقتی به مکتوبات مادیین مراجعه می‌کنیم می‌بینیم همه جا مذهب را نقطۀ مقابل علم قلمداد می‌کنند. مثلا می‌گویند: استنباط مذهبی چنین ولی استنباط علمی چنان اقتضاء دارد.

نصرانیت تمام ادیان الهی را لکه‌دار و بدنام کرد

مردمان اروپا چون مخالفت پاپها را با نظریات علمی مشاهده کردند و مطالب اناجیل را با عقل و خرد موافق ندیدند، متأسفانه با یک قیاس غلط و خالی از منطق به همۀ ادیان و به کلیۀ مطالبی که جنبۀ مذهبی داشت تعمیم دادند و تمام أدیان را خرافی دانستند. جایی که مسیحیت و پاپها را با آن عظمت و شوکت خرافی و مخالف دانش دیدند با قیاس اولویت سایر أدیان را موهوم پنداشته و مجموع این افکار مغالطه‌آمیز را به صورت

سوغات از دروازه‌های اروپا به شرق صادر کردند و مردم شرق هم که فریفتهٔ صنعت و ترقیات اروپا گشتند بدون مطالعه افکار نامستدل آن‌ها را پذیرفتند و دین خرافی و دین خرافی سر زبانها افتاد و خیال کردند هر دینی مخالف علم و دانش است و در نتیجه دانشمندان اسلامی محکوم به حکم کشیشها شدند. در واقع نصرانیت بشر را به بی‌دینی سوق داد.

نصرانیت سبب شد علمای ربانی بدنام شوند و مردم نسبت به افکار حقیقی الهی نیز بدبین شوند

پیشوایان اسلام که خود مؤسس بسیاری از علوم و پایه‌گذار افکار صحیحه بودند مورد تحقیر مقلدین اروپا گردیدند و مردم بی‌خبر از حقائق اسلامی پنداشتند دانشمندان اسلامی هم مانند پاپها مخالف علم و دانش اند. ما نمی‌گوئیم: در شرق روحانی‌نما و عالم‌نما یافت نمی‌شود، ما می‌گوئیم پیشوایان اسلام مروج علم و طرفدار دانش بوده‌اند و طبق مقررات اسلامی حتی یهودیان و مسیحیان دانشمند را مورد تقدیر و تشویق قرار می‌دادند و از کلیهٔ علومی که زندگی فردی و اجتماعی را اداره کند پشتیبانی می‌کردند و تحصیل هر علمی را واجب کفائی و بعضی از واجب عینی می‌دانستند. ممکن است چنین تفاوتی را که بین روحانیین اسلامی و پیشوایان مسیحی وجود دارد کسی باور نکند و این سخن را بر تعصب خشک حمل نماید. لذا این قضاوت را به بعد از مطالعهٔ سخنان زیر موکول می‌کنیم.

مقایسهٔ روحانیت نصرانی با اسلام

هر کس اندکی از تشکیلات عریض و طویل پاپها را شنیده و شمه‌ای از اوضاع دربار پاپ دیده باشد می‌داند که تفاوت میان این دو تا چه حد است و اگر کسی بخواهد پاپ اعظم را ملاقات کند مدتها باید معطل شوند و کاخهای مجلل و خیر کنندهٔ پاپها با همهٔ تزئینات و خدم و حشم روی سلاطین دنیاپرست ماده‌گرا را سفید کرده است. این همه

کشتار بیرحمانۀ دول مسیحی در اطراف دنیا دلها را مضطرب می‌کند و ستمگریهای دلخراش آن عالم را فرا گرفته. اما پاپ به روی خود نمی‌آورد. کشتارهای دسته‌جمعی اعراب فلسطین و مسلمین الجزائر و دیگر ممالک را ندیده و نشنیده می‌گیرد. آیا از جنایات دول مسیحی در خاورمیانه و پامال کردن حقوق افراد بشر کشیشان بی‌خبرند، نه والله. ولی به عکس تا دول اروپا به کلی مسلط بر ممالک نشده بودند درب خانۀ علماء و مراجع اسلامی پناهگاه بیچارگان بود و هر کس هر ساعت می‌توانست مراجع روحانیت را که پناهگاه ملت بودند ملاقات کند.

فراموش نمی‌کنم چهل سال قبل دم دروازۀ قم مأموری از کسانی که بار نمک حمل می‌کردند خرواری صد دینار که ده یک ریال فعلی است مطالبه می‌کرد، مردم در خانۀ یکی از علمای قم اجتماع کردند که این ظلم را از ما بگردان. آن عالم روحانی فرماندار را خواست و به یک تهدید این کار موقوف شد. اما چون اروپائی‌گری مردم را از علمای روحانی جدا کرد ودول اسلامی هم به اشارۀ اروپائیان در خانۀ علماء را بستند، دیگر پناهی برای امت باقی نگذاشتند. اکنون اگر هزاران نفر کشته شود وهزاران حقوق پامال شود یک مرجع صلاحیت‌دار که به درد مردم برسد وجود ندارد. در مقایسۀ وضع پیشوایان اسلام و مسیحیت آنچه ذکر شد یکی از هزار بود. و اما از جهت علم و تمدن:

ون لون که خود از دانشمندان مسیحی است می‌نویسد: بیچاره گالیله چون بی‌احتیاطی کرده بود و از همه بدتر در باب حرکت زمین و سیارات عقائدی اظهار داشته بود که به کلی با اصول کلیسای کاتولیک مغایرت داشت او را به زندان انداختند و پروتستانها نیز در دشمنی با دانش و علم طب دست کمی از کاتولیک‌ها نداشتند و هر کسی در طلب کشف حقیقت بر می‌آمد خطرناکترین دشمن نوع بشر می‌دانستند.

گوستاولوبون فرانسوی می‌نویسد: یک قرن و نیم بعد از اکتشاف گردش دورانی خون هنوز اطباء اسپانیا از این مسئله بی‌خبر بودند. ونیز می‌نویسد: در قرن دهم میلادی یکی از پاپها خواست مطالب علمی خود را انتشار دهد به اندازه‌ای مورد تعجب واقع شد که او را

متهم کردند که شیطان در جسم او حلول کرده و از طریق خداوند مسیح خارج شده است.

اکنون از زبان همین مورخین مسیحی طرز رفتار علمای اسلام را بشنوید. جرجی زیدان تحت عنوان تأثیر تمدن اسلام در علوم بیگانه می‌نویسد: دانشمندانی از میان مسلمین برخاستند که افکار و عقائدشان از صاحبان اصلی علوم در پاره‌ای از موارد عالی‌تر بود و همینکه اروپائیها برای کسب علوم قیام کردند ناچار قسمت عمدهٔ آن را از زبان عربی با رنگ اسلامی ترجمه و اقتباس کردند.

گوستا ولوبون می‌نویسد: تمدن اسلامی به قدری که در مشرق تأثیر بخشید در مغرب نیز مؤثر واقع شد و بدین وسیله اروپا از تمدن بهره‌مند شد.

عده‌ای از مستشرقین اروپائی و امریکائی اعتراف کرده‌اند که دنیای غرب قبل از جنگ‌های صلیبی بهره‌ای از علم و صنعت نداشتند همینکه مسیحی‌ها برای فتح‌المقدس به شرق آمدند چشمشان به نور اسلام روشن شد و به جای بیت‌المقدس علم و صنعت را فتح کردند.

مؤلف گوید: مطلب در این خصوص خیلی بیش از این‌ها است که گفته شد، ولی چون در اینجا بنای ما بر اختصار است، به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

مفاسد مخترعین نصاری بیش از مصالح ایشان است

شاید برخی می‌پندارند هر کس اختراعی کرد خدمتی به بشر کرده و باید به بهشت جاودان رهسپار شود غافل از آنکه مخترعین جدید چون مادی و لامذهب و بی‌بند و بار بودند تعدادی از اختراعاتشان مردم دنیا را به لامذهبی و مادیگری توجه داده است، چون مردم دنیا خیال می‌کنند مخترع برق و یا فلان ماشین مادی است، پس مادی‌گری خوب است و باید پشت پا به تمام اخلاق حسنه و عاطفه و رحم و توکل زد و عقائد و افکار حقه را باید دور ریخت و مانند مخترعین نصاری لاأبالی و بی‌عاطفه شد. مختصر آنکه حکومت اخلاق حسنه بر دلها از بین رفته، چرا، برای آنکه مخترع برق اطاقها را روشن

کرده و نور ایمان را از دلها برده و بسیاری از مخترعین تمام مزایای انسانی و اخلاق را پامال کردند و در عوض برای ما ماشین آوردند. هر کس خیال می‌کند با طلوع ستاره‌های درخشان صنعت آسایش بشر تأمین خواهد شد و خوشبختی به جای بدختی و راحتی جای رنج، و حیات جای مرگ تدریجی را خواهد گرفت، و بالأخره اشعهٔ تمدن ظلمت و تاریکی توحش را از عالم خیال رؤیای شیرین یک زندگی لذت‌بخش را پیش‌بینی می‌کند چهرهٔ عبوس و هولناک بدبختی و نابودی از دور آشکار شد. تا خواست نفس راحتی بکشد عفریت جنگ صنعتی عالمگیر شد و تمام آبادی روی زمین لگدکوب زور و استعمار شد.

مخترعین و دانشمندان صنعتی هنوز در آزمایشگاه‌ها مشغول تکمیل اختراعات خود بودند که نتیجهٔ افکار و زحمات آن‌ها به صورت سلاحهای سنگین میدان جنگ را مزین ساختند. هواپیماها قبل از آنکه مایحتاج زندگی مردم را حمل و نقل کنند. آمادهٔ ریختن بمب‌های مخرب شده و برای نابود کردن بشر به پرواز آمده است و قبل از آنکه از نیروی اتم استفاده شود سایهٔ خطر آن دنیا را تاریک کرده. فقط نتیجهٔ این اختراعات بردن تقوی و نابود کردن رحم و مروت و انصاف و طهارت شده و به جای تعاون بقاء، تنازع بقاء آورده است و لذا نگرانی شدید و عدم اطمینان به یکدیگر بین بشر عمومی شده است.

خیال محال

بعضی خیال عقب گرد کرده‌اند و با ادعای دروغین اصلاح‌طلبی اظهار می‌دارند که باید به روش سابقین برگشت، ولی مگر از راهی که با زحمت فراوان و مخارج هنگفت رفته و سودهایی که از آن برده‌اند، ممکن است برگردند. گاهی دم از موقوف ساخت آزمایشهای اتمی و تقلیل سلاحها می‌زنند، بیچارگان نمی‌دانند که چیزی را که نمی‌خواستند چرا به وجود آورده‌اند، مگر هوای نفس که موجد بدبختی است دست برمی‌دارد.

نکتۀ اصلی حمله به اسلام و علمای واقعی اسلام است

نصاری و هر یک از مذاهب باطله می‌دانند تنها کسی که می‌تواند مشت آن‌ها را باز و در جامعه رسوا کند علمای مجاهد اسلامی می‌باشند. پس تنها چیزی که مانع از پیشرفت مقاصد مسموم ایشان است دانشمندان حقیقی دین می‌باشند. لذا با هر وسیله‌ای شده با تهمت و دروغ‌پردازی به علمای خیرخواه افترا می‌زنند و هر چه می‌توانند با کمک عالم نمایان خرافی ایشان را پیش مردم خوار و کوچک می‌کنند و از نفوذ ایشان می‌کاهند. مثلاً آثار عرفاء و شعرائی که علمای دین را زاهد ظاهرپرست و ریاکار قشری می‌خوانند ترویج می‌کنند و دواوین آن‌ها را نشر می‌دهند و چون نفوذ علمای خرافه‌ستیز و حق‌گو کم شد با کمال آزادی می‌تازند و با جان و مال و ناموس مردم بیچاره بازی می‌کنند. و امثال شیخ فضل الله نوری را به قتل می‌رسانند. از سوی دیگر در مدارس درس رقاصی و موسیقی داده می‌شود، اما از علم دین و عقائد حقه و دفع خرافات خبری نیست.

تمسخر و تحقیر نصاری از علمای اسلامی

تاریخ ملکزاده ص ۲۸۱ می‌نویسد: مسیونوز نصرانی و سایر مسیحیان در روز عیدشان به لباس روحانیت یعنی عمامه ملبس و برای تقلید و تمسخر به علمای اسلام مضحکه‌ای اجرا کردند!

بدگوئی نصاری از علمای اسلام

اکنون که دول مسیحی بر ممالک اسلامی تسلط دارند تاریخ‌نویس و شاعر و روشن‌فکر (البته روشنفکری که خودشان می‌پسندند) کارشان بدگویی به دین است. برای نمونه دکتر ملک زاده تاریخ‌نویس مشروطه در ص ۲۵۲ کتابش می‌نویسد: میرزا رضا حکمی با اینکه فلاسفه در آن زمان مردود بودند در مجلس درسش صدها محصل حضور می‌یافتند و از آن کانون فضل بهره‌مند می‌شدند، در غزل‌سرائی یدطولائی داشت و در

روشن کردن افکار و دریدن پردهٔ سالوسی و ریاکاری زاهدنماها جهد بسیار می‌کرد. به همین جهت مورد بغض و کینهٔ آخوندها بود. ملاحظه کنید کسی که به فلسفهٔ قدیم وتئوریهای باطل و منسوخ گذشته و غزل سرائی مردم را گمراه می‌کرده و اهل علم او را باطل و فاسد دانسته‌اند، این مورخ از او تعریف و تمجید می‌کند. و در ص ٢٥٤ در تحقیر علمای نجف می‌نویسد: پس از مطالعه و تحقیق عمیق بر ما مسلم شد که افکار آزادیخواهی به معنائی که امروز در ممالک راقیه تلقی می‌کنند در جامعهٔ علمای نجف راه نداشته. البته چون مطالعه ملک‌زاده منحصر به مطالعهٔ کتب مستشرقین مغرض اروپا بوده بیش از این نتوانسته بفهمد. و در ص ۱۱۹ از مسلمین بدگویی کرده که بیشتر به عقائد مذهبی علاقمند هستند تا به وطن و آب و خاک و گاهی تعصب مذهبی عوام به بیرحمی و شقاوت منتهی می‌شود، در جواب چنین مورخی باید گفت: اگر مسلمین علاقهٔ کمتری به وطن دارند، بی‌دینان ابدا علاقه‌ای به وطن ندارند و هر چه وطن‌فروشی شده به دست بی‌بند و بارها و بی‌دینان شده است. در همان صفحه از اقلیتهای فاسد تعریف کرده و عدهٔ آنان را به دروغ زیاد نشان داده و می‌گوید در انقلاب باب ده‌ها هزار نفر به هلاکت رسیدند، با اینکه شرارت پنجاه نفر بابی را نباید انقلاب گفت و شاید تمام بابیهٔ آن زمان به هزار نفر نمی‌رسیدند، اما این مورخ مغرض در همان صفحه به کلمات مورخین اروپائی استناد می‌کند که قطعا غرض آن‌ها بیشتر از نویسندهٔ خود کتاب است.

خلاصه‌ای از زندگی صلاح‌الدین ایوبی

نویسنده گوید: در پایان مناسب است اشاره‌ای هم به زندگی صلاح‌الدین ایوبی نمائیم. در کتاب طبقات سلاطین اسلام می‌نویسد: «صلاح‌الدین یوسف الناصر الأیوبی»، پسر نجم الدین، پسر شای پسر ایوب، اصلا کرد است. در سال ٥۳۱ هجری (۱۱۳۸ میلادی) متولد شد و در نزد نورالدین محمود بن زنگی سر کرد و نورالدین به پاس زحماتش او را به

حکومت شام منصوب نمود و بعدها صلاح الدین و عمویش اسدالدین شیرکوه را مأمور مصر نمود.

بعدا که مصر و شام ضمیمه شدند شیرکوه امیر مصر شد و در سال ٥٦٤ (١١٦٩) که شیرکوه در گذشت، صلاح‌الدین ایوبی به طور مطلق امیر مصر گردید و العاضد آخرین امیر فاطمی مصر که عنوان خلافت داشت در سال ٥٦٧ وفات یافت و از نظر خلافت دامنۀ کار مستضیء عباسی شامل مصر هم گردید. پس از فوت عاضد مکه و مدینه که در قدیم جزء لاینفک مصر بود نیز ضمیمۀ کشور صلاح‌الدین شد و وی برادر خود تورانشاه را در سال ٥٦٩ به امیری یمن منصوب و روانه نمود.

در سال ٥٧٠ هـ یعنی پس از مرگ نورالدین زنگی صلاح‌الدین به دمشق وارد شد و سراسر شام تا حد فرات را ضمیمۀ کشور کرد و فقط حلب در سال ٥٨١ یعنی سال مرگ الصالح پسر نورالدین ضمیمه شد، دولتی تشکیل داد که از رود نیل تا رود فرات وسعت داشت و فقط قطعاتی که صلیبی‌های عیسوی در ضمن جنگ‌های اول و دوم صلیبی در آنجا وارد شده و استحکامات و قلعه‌هائی ساخته بودند، باقی ماند.

ولی صلاح‌الدین پس از جنگهای پیروزمندانۀ حطین در تاریخ ٢٤ ربیع الثانی ٥٨٣ (٤ ژوئیه ١١٨٧) صلیبی‌ها را از میان برداشت و در ظرف سه ماه بر بیت‌المقدس دست یافت.

صلیبیان اروپائی که در ضمن جنگهای اولیۀ صلیبی توانسته بودند بیت‌المقدس را به چنگ آورند از اقدامات صلاح‌الدین به هیجان درآمدند و جنگ سوم صلیبی را به فرماندهی ریشارد اول پادشاه انگلیسی و فیلیپ اگوست پادشاه فرانسه شروع نمودند و در سال ٥٨٦ به طرف فلسطین حرکت نمودند. پس از یک سال و نیم جنگ خونین بین مسلمین و نصاری صلح سه‌ساله‌ای برقرار گردید و نصاری نتوانستند از این جنگ نتیجه‌ای به دست آورند، (ریشارد در ضمن این جنگها اسیر مسلمین شد).

پس از یک سال یعنی در سال ٥٨٩ (١١٩٣ میلادی) صلاح‌الدین ایوبی وفات یافت و سیف‌الدین عادل ایوبی برادر صلاح‌الدین جانشین وی شد.